

## مولوی و متنبی

سید محمد رضا ابن الرسول  
استاد یار دانشگاه اصفهان

### چکیده

نگارنده در مقاله حاضر پس از ارائه مستندات تاریخی در خصوصِ علاقه مولوی به اشعار متنبی، با مروری بر آثار وی — اعم از مثنوی معنوی، دیوان شمس، فیه ما فیه، مجالس سبعة، و مکتوبات — نشان داده‌است که مولوی در موارد بسیاری یا عبارات متنبی را تضمین کرده، یا مضامین شعر او را در آثار خود نمایانده، و یا دست کم با او هم‌سخن بوده و چون او، گفته‌های حکمت‌آمیز را در آثار خود گنجانیده‌است. *طالعات فریبگی*

رتال جامع علوم انسانی

### مقدمه

وقتی تصمیم خود را مبنی بر نگارش مقاله‌ای در خصوص «مولوی و متنبی» با برخی دوستان اهل فضل در میان گذاشتم، بالاتفاق اظهار می‌داشتند که چیز دندان‌گیری فرا چنگ نخواهم آورد و حتی برخی گفتند وجه اشتراک مولوی و متنبی تنها در این است که نام مشهور هر دو با «میم» آغاز و با «یاء» ختم می‌شود! البته آنان به وجوه افتراق میان این دو بزرگ — در منش، روش و مقاصد شعری —

نظر داشتند و از این نگاه، حق با ایشان بود.

امسا خود در این باره هرچه بیشتر مطالعه کردم، مطالب افزون‌تری یافتیم، به گونه‌ای که تنها ضرب‌الاجل دبیر محترم مجله فرهنگ (ویژه‌نامه مولوی) مرا از ادامه این جستجوی شیرین باز داشت. به هر حال امیدوارم این مقال، فتح بابی مبارک باشد و دانشجویی فاضل و آشنا با ادب عربی و فارسی، کار را پی گیرد و در قالب پایان‌نامه‌ای به انجامی شایسته برساند.

باری وقتی نام مولانا به عنوان سراینده‌ای پارسی در کنار نام متن‌بی به عنوان شاعری عرب قرار می‌گیرد، پیش از همه چیز اثرپذیری مولانا از متن‌بی، به ذهن مخاطب منتقل می‌شود، اما نگارنده را در نگاشت این سطور، عزمی دیگر بوده‌است.

شک نیست که شاعران نخستین پارسی بسیاری از مضامین را مستقیماً از شعر عربی الهام گرفته‌اند و شاعران متأخر هم بیشتر به واسطه همینان با ادب عربی مربوط می‌شده‌اند، هر چند بسیاری از آنان بی‌واسطه هم با منابع عربی سر و کار داشته‌اند، چونان که گفته‌اند مطالعه دیوان متن‌بی سنت بوده‌است (دودپوتا، ۱۳۸۲، مقدمه شمیسا، ص ۱۷ و ۱۸).

اما نباید فراموش کنیم همه شاعران، چه عرب و چه غیر عرب، انسان‌اند و اندیشه و احساس دارند، هم در خویشستن خویش، هم نوعان و طبیعت می‌نگرند و تأمل می‌کنند و هم با ایشان کنش و واکنش احساسی دارند و شعرشان حاصل همین ملاحظات و عواطف است که بر زبانشان جاری می‌شود. بدین رو هیچ جای شگفتی نیست که تأملات و تذوقات چند و چندین کس، همگون درآید و این همان است که با نام «توارد» از آن یاد می‌شود.

بنابراین وجود مضامین مشترک نمایانگر استفاده مستقیم یکی از دیگری نیست و اگر چه ممکن است مضمونی برای خواننده امروزی تازگی داشته باشد اما نباید شتابزده نشان ابتکار را از آن شاعری کرد؛ شاعران با این مضامین زندگی کرده‌اند و اغلب این مضامین و تعابیر بین متقدمان ایشان و معاصرانشان زمینه ذهنی داشته است.

آری «می‌توان مشابَهت افکار و اشتراک مضامین را در واقع، مبین وحدت

نیازهای بشر و همسانی معضلات و معماهای آدمی و تشابه مسائل و دشواری‌های دیروز و امروز او در اینجا و آن جای گیتی دانست» (دامادی، ۱۳۷۹: ص ۱۵).

به همین روی مبنای این جستار بر نمایاندن نمونه‌های همسان‌گویی و هم‌سخنی است، چه به آسانی نمی‌توان شاعری را تابع یا متأثر از دیگری دانست، اما چنان‌که نشان خواهیم داد مولانا در موارد بسیاری با متنبی هم‌آوایی می‌کند و راز این هم‌آهنگی را باید در زندگی علمی او جست که بدان هم خواهیم پرداخت.

### پیشینه بحث

برخی از محققان مولوی پژوه معاصر به این موضوع توجه کرده‌اند؛ پیش از همه استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر را باید یاد کرد که در حواشی و تعلیقات خود بر *فیہ مافیہ* مولانا آورده است: «مولانا در این کتاب چندین بار به اشعار متنبی استناد فرموده و در مقام تمثیل و به‌عنوان شاهد آورده، و از مطالعه مثنوی نیز معلومست که مضمون بعضی ابیات، متأثر از سخنان متنبی است و از مجموع این قراین مشخص می‌شود که مولانا را به اشعار وی انس و اهتمامی بوده‌است و روایات افلاکی نیز این حدس را تأیید می‌کند» (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۲۴۵).

پس از ایشان جناب استاد شهیدی به چند مورد هم‌گونی در مثنوی و دیوان متنبی اشاره، و در یک جا در خصوص اثرپذیری مولانا از متنبی تصریح کرده است که «چه او را با دیوان او انسی فراوان بوده است» (شهیدی، ۱۳۸۰، ج ۸، ص ۳۸۰).

دکتر حسین علی محفوظ پژوهشگر معاصر عراق نیز در متنبی و سعادت‌نظر استاد فروزانفر را نقل می‌کند و خود، مولانا را از جمله «آنها که اشعار متنبی از جهت تمثیل در کتابهای خود گنجانیده یا ذکر او در انشا و تألیف خود آورده‌اند»، برشمرده و به مواضعی از این دست، نشانی داده است (محفوظ، ۱۳۷۷: ص ۱۶ و ۳۶).

مرحوم علامه دهخدا نیز گاه در *امثال و حکم* خود در ذیل مدخلی، بیتی از مولوی و بیتی از متنبی را می‌آورد و معلوم است به اشتراک مضمون آن دو نظر داشته‌است. نظیر این کار را مرحوم دکتر سیدمحمد دامادی در مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی، و دکتر علیرضا منوچهریان در ترجمه جزء نخست دیوان

متنبی، و آقای علی رضوانی در مقاله «تأثیر ادبیات عرب بر مثنوی معنوی» هم صورت داده‌اند، که در بجای خود بدان اشاره خواهد شد.

### دل بستگی مولانا به متنبی

مولوی به سان بسیاری از ادبای فارسی‌زبان، شیفته شعر متنبی است. هر چند خود به این شیفتگی و اثرپذیری اعتراف نمی‌کند. موضوع انس و علاقه مولانا به ادبیات عربی و به‌ویژه به شعر متنبی را دیگران هم ذکر کرده‌اند (دودپوتا، ۱۳۸۲: مقدمه شسیسا، ص ۱۸) و نگارنده با بازگویی گفته دو تن از مولوی پژوهان معاصر، این بخش نوشتار را می‌گشاید:

«مولانا تمام آثار شعرای عرب را مطالعه کرده است. در بیشتر آثار او حال و هوای صحاری عرب احساس می‌شود، پای انسان در پشته‌های شن فرو می‌رود، صدای جرس‌های کاروان اشتران به گوشش می‌رسد. مولانا پیوسته سرگرم خواندن بود؛ چنانکه شمس، او را از مطالعه دیوان متنبی، منع کرد. این نکته به وضوح اشتغال مولانا به مطالعه شعر عرب را نشان می‌دهد» (گولینارلی، ۱۳۷۵: ص ص ۴۱۴ - ۴۱۵).

«مولوی به متنبی علاقه زیادی داشت و اشعار او را بسیار می‌خواند. تأثیر این مطالعات در مثنوی هم مشهود است. متنبی از شعرای بزرگ عرب است و اشعار حکیمانه زیادی دارد و در نظر اعراب، همانند حافظ و خاقانی برای ماست. مولوی که به هر دو زبان عربی و فارسی می‌گفت و می‌نوشت و به ادبیات عرب علاقه‌مند بود، آثار این شاعران را می‌خواند. اما شمس او را از این کار نیز منع کرد و اجازه نداد هیچ یک از علائق پیشین مولوی برای او باقی بماند» (سروش، ۱۳۷۹: ص ۸).

سرچشمه همه این اظهار نظرها در خصوص مأنوس بودن مولانا با دیوان متنبی، گزارش‌های مناقب‌العارفین است:

«همچنان مقولست که حضرت مولانا در اوایل اتصال به مولانا شمس‌الدین شب‌ها دیوان متنبی را مطالعه می‌کرد. مولانا شمس‌الدین فرمود که به آن نمی‌ارزد؛ آن را دیگر مطالعه مکن. یک دو نوبت می‌فرمود و او از سر استغراق باز مطالعه

می‌کرد. مگر شبی بجد مطالعه کرده به خواب رفت؛ دید که در مدرسه با علما و فقها بحث عظیم می‌کند؛ تا همگان ملزم می‌شوند. هم در خواب پشیمان می‌شود و تأسف می‌خورد که چرا کردم، چه لازم بود. قصد می‌کند که از مدرسه بیرون آید، همان‌دم بیدار می‌شود، می‌بیند که مولانا شمس‌الدین از در می‌آید و می‌فرماید که دیدی آن بیچاره فقیهان را چها کرد؟ آن همه از شومی مطالعه دیوان متنبی بود» (افلاکی، ۱۹۶۱م: ج ۲، ص ۶۲۳).

«همچنان شبی باز در خواب می‌بیند که مولانا شمس‌الدین متنبی را از ریش بگرفته پیش مولانا می‌آرد که سخنان این را می‌خوانی و متنبی مردی بوده نحیف‌الجسم، ضعیف‌الصوت؛ لابه‌ها می‌کند که مرا از دست مولانا شمس‌الدین خلاص ده و آن دیوان را دیگر مشوران. آخر الامر ترک علوم و تدریس کرده دستار لالیشتی بسته فرجی هندباری پوشیده به‌سماع و ریاضت شروع فرمود، گفت:

زاهد کشوری بدم، واعظ منبری بدم

کرد قضای دل مرا، عاشق کف‌زنان تو

(افلاکی، ۱۹۶۱م: ج ۲، ص ۶۲۴)

ناگفته نماند — چنان که از پایان گزارش دوم مشهود است — غرض شمس، انقطاع مولانا از همه علقه‌ها، به ویژه علم رسمی و فضل ظاهری بوده‌است، نه آن که شعر متنبی گمراه‌کننده باشد؛ چه، خواهیم دید که تعابیر و مضامین متنبی چگونه حتی در دیوان شمس هم خود را نموده، و مولانا از بیان آنها خودداری نکرده است.

### مولانا شارح دیوان متنبی

صاحب الذریعة در ضمن یاد کرد شروح اهل تسنن بر دیوان متنبی، با تعبیر شرح‌المولوی جلال‌الدین از مولانا به عنوان چهارمین شارح متنبی نام می‌برد و می‌افزاید که این شرح، دو بار (سالهای «۱۲۸۹هـ» و «۱۳۱۰هـ») در بمبئی به چاپ سنگی رسیده‌است (آقای‌زرگ طهرانی، ۱۴۰۳هـ: ص ۲۷۲).

نکته قابل توجه این است که — بنا بر اطلاعات نگارنده این سطور — در هیچ

یک از کتب تراجم قدیم و معاصر، در شرح احوال و آثار مولوی به چنین اثری اشاره نشده است؛ افلاکی در مناقب العارفين، استاد فقید فروزانفر در زندگی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، و علامه شبلی نعمانی هندی در سوانح مولوی روسی از این کتاب یاد نکرده‌اند. گولپینارلی در کتاب مفصل خود در شرح حال مولانا، فصل دوم را به آثار او اختصاص داده (گولپینارلی، ۱۳۷۵: صص ۴۳۲ - ۴۴۱)، اما این کتاب را حتی در ضمن آثار منسوب به مولانا - که انتساب همه آنها را هم مخدوش می‌داند - نام نبرده است.

جست‌وجوی کتابخانه‌ای نگارنده در پایگاه‌های اینترنتی هم ثمری نداشت. به یکی از دوستان (جناب آقای دکتر محسن محمدی فشارکی) که چندی پیش عازم هند بود، پیگیری موضوع را در آن دیار واگذار کردم و ایشان هم اثری از آن نیافته بود. به هر حال، موضوع قابل توجهی است و البته هر چند انتساب چنین شرحی به مولانا بسیار بعید می‌نماید، لیکن تا اثر به چاپ رسیده به دست نیاید و نیک بررسی نشود، هرگونه پیش‌داوری، علمی نخواهد بود.

### بازآوری عبارت‌های شعری متنبی در قالب تمثیل و تضمین

مولانا در آثار منظوم و منثور خود در مواردی، یک بیت از متنبی یا یک نیم بیت یا بخشی از آن را عیناً و یا با اندک تصرفی نقل می‌کند، هر چند به دلیل شهرت آن عبارت‌های شعری - جز یکی دو مورد - نامی از صاحب آنها (متنبی) را نمی‌آورد. در اینجا نخست همان دو نمونه‌ای که نام متنبی در آنها یاد شده، و سپس موارد دیگر به ترتیب نثر به نظم ذکر می‌شود:

«حق را - عز و جل - بندگانند که ایشان خود را بحکمت و معرفت و کرامت می‌پوشانند اگر چه خلق را آن نظر نیست که ایشان را ببینند، اما از غایت غیرت خود را می‌پوشانند، چنانکه متنبی می‌گوید:

لَيْسَنَّ الْوُشَى لَا مُتَّجَمَلَاتِ

وَلَكِنَّ كُنَى يَصْنُ بِهِ الْجَمَالَا

(مولوی، ۱۳۷۸: ص ۱۰)

چنان‌که مولانا نیز خود به نام شاعر تصریح کرده، بیت مذکور از آن متنبی است (برفوقی، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۲۳۸). ترجمه بیت همچنین است: ایشان — یعنی آن دلبران — جامه‌های پرنقش و نگار بر تن نکرده‌اند که بدان جمال یابند، بلکه برای آنکه جمال خود را بدان (پوشانند و از چشم بینندگان) حفظ کنند.

\*\*\*

مولانا در پایان غزلی با آغازینه:

بگردان، ساقی مه‌روی! جام

رهایی ده مرا از ننگ و نام

چنین آورده است:

حدیث عاشقان پایان ندارد

فَنَسْتَكْفِي بِهَذَا وَالسَّلَامُ

جواب گفته متنبی است این

فُوَادِمَا تُسَلِّيهُ الْمُدَامُ

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۵، ص ۹۵، غزل ۲۲۶۶)

چنان‌که شاعر خود به نام متنبی تصریح کرده، مصراع پایانی از بیت زیر مقتبس است که خود مطلع قصیده‌ای از متنبی است:

فُوَادٍ مَا تُسَلِّيهُ الْمُدَامُ

وَعُمُرٌ مِثْلُ مَا تَهْبُ اللُّثَامُ

(برفوقی، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۱۹۰)

یادکردنی است مولانا در غزل فوق، آن‌چنان در اندیشه تضمین نیم‌بیت متنبی مستغرق است که از قواعد قافیه فارسی فاصله می‌گیرد و قوافی ابیات را به سان تازیان با حرکت کشیده — یعنی در این جا ضمه‌ای که «و» خوانده می‌شود — می‌آورد.

وی باز در پایان غزلی درازدامن با مطلع:

دل و جان را طربگاه و مقام او

شراب خم بیچون را قوام او

چنین آورده است:

به یاری‌های شمس‌الدین تبریز

شود بس مستخف و مستهام او

خمش از پارسی! تازی بگویم

فُوَاذٌ مَّا تُسَلِّيهُ الْمُدَامُ

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۵، ص ۴۲ - ۴۴، غزل (۲۱۸۱)

و همانطور که گذشت و استاد فقید فروزانفر هم در حواشی این غزل متذکر شده، مولانا مصراع پیش گفته متنبی را در اینجا هم تضمین کرده است.

\*\*\*

آب شور، شور کسی را نماید که او آب شیرین خورده باشد: **وَبِضْدِهَا تَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ.**

(مولوی، ۱۳۷۸: ص ۷۷)

چنانکه استاد فقید فروزانفر در حواشی و تعلیقات فیه‌مافیه (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۲۹۱) متذکر شده، مصراع فوق از امثال سائره و مأخوذ از بیت زیر است:

وَنَذِيْمُهُمْ وَبِهِمْ عَرَفْنَا فَضْلَهُ

وَبِضْدِهَا تَبَيَّنَ الْأَشْيَاءُ

(برقوی، ۱۴۰۷هـ، ج ۱، ص ۱۴۹)

و ما آنان - یعنی فرومایگان - را نکوهش می‌کنیم با آنکه به سبب ایشان فضل و برتری او - یعنی ممدوح - را دانسته‌ایم و هر چیزی با ضد خود شناخته می‌شود (چه، اگر همه مردم بزرگوار بودند، فضل و امتیاز ممدوح باز شناخته نمی‌شد).

مولانا در سه جای دیگر از کتاب فیه‌مافیه باز به این نیم‌بیت متنبی تمثیل جسته است:

اکنون حق تعالی حیوانیت و انسانیت را مرکب کرد تا هر دو ظاهر گردند که **«وَبِضْدِهَا تَبَيَّنَ الْأَشْيَاءُ»**؛ تعریف چیزی بی‌ضد او ممکن نیست... (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۸۰)

و گریزنده از مذموم، محمود باشد **«وَبِضْدِهَا تَبَيَّنَ الْأَشْيَاءُ»** (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۱۲۷).



صحبت اغیار آینه لطف صحبت یارست و آمیزش با غیر جنس موجب محبت و اختلاط با جنس است «وَيَبْضُهَا تَتَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ» (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۱۹۲).

\*\*\*

«کدام صد؟ کدام پنجاه؟ کدام شصت؟! قومی بی دست و بی پا و بی هوش و بی جان، چون طلسم و ژبوه و سیسب می جنبند: اکنون ایشان را شصت و یا صد و یا هزار گوی و این را یکی؛ بلکه ایشان هیچ‌اند و این، هزار و صد هزار و هزاران هزار؛

قَلِيلٌ إِذَا عُدُّوا كَثِيرٌ إِذَا شُدُّوا

پادشاهی یکی را صد مرده نان پاره داده بود. لشکر عتاب می کردند. پادشاه به خود می گفت روزی بیاید که به شما بنمایم که بدانید که چرا می کردم. چون روز مصاف شد، همه گریخته بودند و او تنها می زد. گفت اینک برای این مصلحت» (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۸).

چنان که استاد فقید فروزانفر هم در حواشی و تعلیقات فیہ مافیہ (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۲۴۳) متذکر شده، مولانا در نوشته فوق، مصراع دوم بیت زیر را با تقدیم و تأخیری در میان آورده است:

ثَقَالٌ إِذَا لَاقُوا خِفَافٌ إِذَا دُعُوا

كَثِيرٌ إِذَا شُدُّوا قَلِيلٌ إِذَا عُدُّوا

به وقت مصاف (با دشمن) پایداراند و وقتی آنان را (برای کمک) فرا می خوانند سبکباراند. وقتی که همت می بندند هر یکیشان در حکم هزار است اما چون در شمار آیند، اندکی بیش ننمایند.

مولانا در جایی از مجالس سبعه هم بدین نیم‌بیت — و با همان تقدیم و تأخیر — تمثیل جسته است، چنان که مصحح کتاب هم بدان توجه داده است:

«این یک قطره از یاران مانده... دشتها و وادی‌ها که آن سیل‌های با صد هزار قطره بریدند، او تنها می‌برد که «وَاحِدٌ كَالْأَلْفِ إِنَّ أَمْرَ عَنِي» و «قَلِيلٌ إِذَا عُدُّوا كَثِيرٌ إِذَا شُدُّوا»؛ پس چو آن قطره، کار صد هزار قطره کرد... این قطره نباشد، سیل باشد در

۱۰ فرهنگ، ویژه‌نامه مولوی

سورت قطره که «إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً» [نحل ۱۶: ۱۲۰] (مولوی، ۱۳۶۵: ص ۲۹).

\*\*\*

«چون سخن می‌گویی، در می‌یابند که تو آشنای ارواحی، ایمن می‌شوند و می‌آسایند، سخن بگو. شعر:

كَفَى بِيْجِسْمِي نَحْوًا اَنْسِي

رَجُلٌ لَوْ لَا مُخَاطَبَتِي اِيَّاكَ لَمْ تَرْنِي

در کشتزار جانور کیست که از غایت خردگی در نظر نمی‌آید، چون بانگ کند او را می‌بینند...» (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۱۶۸).

چنان‌که استاد فقید فروزانفر هم در حواشی و تعلیقات فیه‌ما فیه (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۳۳۲) تصریح کرده، بیت فوق از آن متنبی است (برقوی، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۳۱۹). ترجمه بیت چنین است: همین اندازه لاغری و رنجوری مرا بس که من همانم که اگر با تو سخن نگویم، مرا (از غایت خردی و از فرط ناچیزی) نخواهی دید.

\*\*\*

«کعبه را جامه‌کردن از هوس است

«یاء» بیتی جمال کعبه بس است

لَيْسَ التَّكْحُلُ فِي الْعَيْنَيْنِ كَالْكَحْلِ كَمَا أَنَّ خَلَاقَةَ الثِّيَابِ وَرِثَائِهَا تَكُنُّمُ لُطْفَ الْغِنَاءِ  
وَالْاِحْتِشَامِ فَكَذَلِكَ جَوْدَةُ الثِّيَابِ وَحُسْنُ الْكِسْوَةِ تَكُنُّمُ سِيَمَاءَ الْفُقَرَاءِ...» (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۱۲۵).

چنانکه استاد فقید فروزانفر هم در حواشی و تعلیقات کتاب فیه‌ما فیه (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۳۱۴) متذکر شده، مصراع فوق برگرفته از بیت زیر است:

لِأَنَّ حِلْمَكَ حِلْمٌ لَا تَكَلَّفُهُ

لَيْسَ التَّكْحُلُ فِي الْعَيْنَيْنِ كَالْكَحْلِ

(برقوی، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۲۱۱)

ترجمه شرح گزیده دیوان متنبی: «برای اینکه بردباری تو، بردباری متکلفانه نیست؛ آری سرمه به چشم کشیدن، چون سیه‌چشمی نیست» (رضایی هفتادری، ۱۳۸۳: ص ۱۵۷).

\*\*\*

«اینک یکی در ستاره نظر می کند و راه می برد؛ هیچ ستاره، سخن می گوید با وی؟ نی، الا به مجرد آن که در ستاره نظر می کند، راه را از بی رهه می داند و به منزل می رسد. همچنین ممکن است که در اولیای حق نظر کنی. ایشان در تو تصرف کنند بی گفتمی و بحثی و فال و قیلی، مقصود حاصل شود و ترا به منزل وصل رساند.

فَمَنْ شَاءَ فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ فَمَنْظُرِي

نَذِيرٌ إِلَيَّ مَنْ ظَنَّ أَنَّ الْهُوَى سَهْلٌ

(مولوی، ۱۳۷۸: ص ۱۲۹)

چنان که استاد فقید فروزانفر هم در حواشی و تعلیقات کتاب فیہ مافیہ (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۳۱۷) متذکر شده، بیت فوق از آن متنبی است (برقوی، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۲۹۷). ترجمه بیت چنین است: هر که می خواهد حال و روز عشق را دریابد، به من بنگرد که منظر من، منظر کسی است که گمان کرده بود کارِ عشق، کارِ آسانی است.

\*\*\*

«... شک نیست که چنین وجودی در حوزه شرح و ضبط عقل ننگجد و وصفش بی نهایت باشد لاجرم بر مقتضای اختصار رفت؛ شعر:

عَدُوُّكَ مَذْمُومٌ بِكُلِّ لِسَانٍ نَافِعٌ

وَلَوْ كَانَ مِنْ أَعْدَائِكَ الْقَمَرَانِ

الحمد لله که اهل اسلام به عودت رکاب میمون و موکب همایون شما شادمان گشتند و غبار آشوب و فتنه از بساط روزگار به جاروب عدل و انصاف برافشانده شد...» (مولوی، ۱۳۳۵: ص ۲۶۱ و ۲۶۲، مکتوب ۱۳۵).

مولانا در مکتوب فوق، به مطلع قصیده‌ای از متنبی به مناسبت غلبه ممدوح خود بر فتنه‌های روزگار (برقوی، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۳۷۳)، تمثّل جسته است. ترجمه جناب موسی اسوار از بیت متنبی چنین است: «همگان دشمنت را می نکوهند، حتی اگر خورشید و ماه باشد» (متنبی، ۱۳۸۴: ص ۱۷۵).

\*\*\*

مکتوب ششم از مکتوبات مولانا با چهار بیت عربی زیر آغاز شده است:

«اللَّهُ مُفْتِخُ الْأَبْوَابِ، عَالِمُ السِّرِّ وَمَا فِي الْحِجَابِ؛  
 أَلَمْ يَحْذَرُوا مَسْخَ الَّذِي يَمْسَخُ الْعَدَا  
 وَيَجْعَلُ أَيْدِيَ الْأَسَدِ أَيْدِيَ الْخِرَانِقِ  
 وَقَدْ عَايَنُوهُ فِي سِوَاهُمْ وَرُبَّمَا  
 أَرَى مَارِقًا فِي الْحَرْبِ مَضْرَعًا مَارِقِ  
 تَعَوَّدَ أَنْ لَا تَقْضَمَ الْحَبَّ حَيْلُهُ  
 إِذَا الْهَامَ لَمْ تَرْفَعْ جُنُوبَ الْعَلَائِقِ  
 وَلَا تَسْرِدَ الْغُدْرَانَ إِلَّا وَمَاؤُهَا  
 مِنْ السِّدْمِ كَالرَّيْحَانِ تَحْتَ الشَّقَائِقِ»

(مولوی، ۱۳۳۵: ص ۴۶، مکتوب ۶)

چنانکه در متنی و سعادت هم اشاره شده (محفوظ، ۱۳۷۷: ص ۳۶)، این چهار بیت بر گرفته از دیوان متنبی است (برقوقی، ۱۴۰۷: ح ۳، ص ۷۱)، و چنین ترجمه می‌شود:

- آیا (از سطوت او) نترسیدند که دشمنان را مسخ می‌کند و (دلیران را به بزدلانی مبدل می‌سازد و) دست و پای شیران را به سان دست و پای خرگوشان (سست و ناتوان) می‌کند.

- او را در مواجهه با دیگران آزموده بودند (ولی عبرت نگرفتند که) بسا در جنگ، به خاک افتادن نافرمانی را به نافرمان دیگری نشان داده بود.

- اسبان او در جنگ عادت کرده‌اند تا زمانی که سرها (ی دشمنان با روی هم انباشته شدن خود) توبره‌ها (ی جو) را بر فراز نیاورند، چیزی نخورند (چون اسب وقتی توبره خوراک بر گردش می‌آویزند، مکانی مرتفع همچون سکو را می‌جوید تا توبره را بر آن نهد و به راحتی علف و جوی خود را بخورد).

- و این اسبان تا وقتی که آب (سبزرنگ) برکه‌ها بر اثر خون (دشمنان) به سان ریحان در زیر شقایق نشود، وارد آن نمی‌شوند و از آن نمی‌نوشند.

ناگفته نماند ضبط مکتوبات با ضبط دیوان متنبی اندکی متفاوت می‌نماید<sup>۱</sup> و ما در این جا ضبط دیوان را ترجیح داده‌ایم.

\*\*\*

مولانا در بخشی از ششمین و نیز در آخرین مکتوب خود — که ظاهراً دو روایت از یک وصیت‌نامه<sup>۲</sup> است — چنین نگاشته است:

«... برخاستن از جان و جهان مشکل نیست

مشکل ز سر کوی تو برخاستن است

مَاذَا الْفِرَاقُ فِرَاقُ الْوَامِقِ الْكَمِيدِ  
هَذَا الْفِرَاقُ فِرَاقُ الرُّوحِ وَالْجَسَدِ

من خود دانم کز تو خطائی ناید

لیکن دل عاشقان بداندیش بود

و این وصیت را مکتوم دارد و محفوظ و با هیچ کس نگوید...» (مولوی، ۱۳۳۵: ص ۴۸ و ۲۷۱، مکتوب‌های ۶ و ۱۴۴).

بیت عربی فوق ظاهراً روایتی است از بیت زیر که متنبی ارتجالاً در مقام وداع سروده است:

مَاذَا السُّودَاعُ وَدَاعُ الْوَامِقِ الْكَمِيدِ  
هَذَا السُّودَاعُ وَدَاعُ الرُّوحِ لِلْجَسَدِ

(برقوی، ۱۴۰۷ ه: ج ۲، ص ۱۱۶)

این وداع، وداع عاشق اندوهناک با معشوق خود نیست. این وداع، وداع جان با تن است.

۱. ضبط مکتوبات در کلماتی که در متن زیر آن خط کشیده شده، چنین است: مسح، یمسح، الخزانق، یقضم، جنده.

۲. بر اساس روایت مناقب‌العارفین، مولانا این وصیت را به فرزند خود سلطان ولد جهت فاطمه خاتون، والده حضرت چلبی نوشته «تا جانب عزیز او را محترم دارد و رعایت بی‌نهایت فرماید» (افلاکی، ۱۹۶۱ م: ج ۲، ص ۷۳۲).

\*\*\*

«... بِبِلَادٍ مَا أَرَدْتَ وَجَدْتَ فِيهَا

وَ لَيْسَ يَفُوتُهَا إِلَّا الْكِرَامُ

شهری که در هر چه خواهی بیابی از خوب‌رویان و لذات و مشت‌های طبع و آرایش گوناگون الا درو عاقلی نیابی - یا لیت که به‌عکس این بودی! - آن شهر وجود آدمیست؛ اگر درو صد هزار هنر باشد و آن معنی نبود، آن شهر خراب اولی‌تر؛ و اگر آن معنی هست و آرایش ظاهر نیست، باکی نیست...» (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۱۸۷).

چنان‌که استاد فقید فروزانفر هم در حواشی و تعلیقات کتاب فیه مافیہ (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۳۳۸) متذکر شده، بیت فوق از آن متنی است جز آنکه روایت دیوان اندکی متفاوت است:

بِأَرْضٍ مَا اشْتَهَيْتَ رَأَيْتَ فِيهَا

فَلَيْسَ يَفُوتُهَا إِلَّا الْكِرَامُ

(برفوقی، ۱۴۰۷هـ: ج ۴، ص ۱۹۴)

در سرزمینی که هر چه بخواهی در آن می‌بینی، و تنها بزرگواران‌اند که در آن دیار یافت نمی‌شوند.

مضمون برخی از جمله‌های قطعه منثور فوق در نظم مولانا هم نمایان است:

دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر

کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما

گفت آنک یافت می‌نشود آنم آرزوست

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۲۲۵، غزل ۴۴۱)

\*\*\*

«همچنان روزی به خدمت پروانه عذری می‌خواست که: کشتی وجود درویش

در بحر تصرف حق بحکم خود نیست؛

تَجْرِي الرِّيَاحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ

«وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ» [یوسف ۱۲: ۲۱]: هر که نور چهل «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» [ابراهیم ۱۴: ۲۷]، را مطالعه کند هیچ اعتراض در نهاد او نماند و بر همه خلائق مرحمت نماید... و این کلمات ترکیب ایشانست؛ پروانه سر نهاد و برخاست و یاران را بی حد بندگیها نمود» (افلاکی، ۱۹۶۱م: ج ۱، ص ۵۷۲ و ۵۷۳).

اگر افلاکی گفته‌های مولانا را عیناً نقل کرده باشد — که ظاهراً چنین است — مولانا در این سخن خود به مصراع دوم بیت مشهور متنبی تمثّل جسته است:

مَا كُلُّ مَا يَتَمَنَّى الْمَرْءُ يُدْرِكُهُ  
تَجْرِي الرِّيحُ بِمَا لَا تَشْتَهِي السُّفُنُ

(برقوی، ۱۴۰۷هـ: ج ۴، ص ۳۶۶)

نه هرچه را آدمی آرزو کند، بدان دست یابد؛ بادها [گاه] بدان سوی که مطابق میل [سرنشینان] کشتی‌ها نیست، می‌وزند.

\*\*\*

چنان‌که گذشت گاه مولانا در دیوان شمس یک غزل را در وزن و قافیه، به گونه‌ای پرداخته که با وزن و قافیه قصیده‌ای از متنبی همسان باشد:

در پایان غزلی به مطلع:

دل و جان را درین حضرت بیالا  
چو صافی شد رود صافی بیالا  
چنین گفته است:

خَمْسُ كَرْدَمُ سَخْنِ كَوْتَاهُ خَوْشْتَرُ

که این ساعت نمی‌گنجد علالا

جواب آن غزل که گفت شاعر

«بَقَائِي شَاءَ لَيْسَ هُمْ اَزْتِحَالَا»

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۶۹، غزل ۱۰۳)

چنان‌که استاد فقید فروزانفر هم در حواشی همین غزل متذکر شده‌اند، مقصود مولانا از «شاعر» همان متنبی است که در مطلع قصیده‌ای چنین آورده است:

بَقَائِي شَاءَ لَيْسَ هُمْ اِرْتِحَالًا

وَحُسْنَ الصَّبْرِ زَمُوا لَا الْجَمَالَ

(برقوی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۳، ص ۳۳۷)

[آنگاه که آنان رحل سفر بر بستند، در واقع بقای من بود که کوچید؛ گویی] بقای من خواست که سفر کند نه آنان، و [گویی آنان] شکیبایی مرا لگام بستند نه شتران را.

\*\*\*

در غزلی با آغازینه:

در لطف اگر بروی، شاه همه چمنی

در قهر اگر بروی، که راز بن بکنی

در یک جا چنین گفته است:

دانی که بر گل تو، بلبل چه ناله کند؟

«أُبْلَى الْهَوَىٰ أَسْفًا يَوْمَ النَّوَىٰ بَدَنِي»

و در جای دیگری:

آن دم که دم نزنم با تسوز خود بروم

«لَوْلَا مُخَاطَبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تَرْنِي»

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۷، ص ۶ و ۷، غزل ۳۱۱۵)

چنان که استاد فقید فروزانفر هم در حواشی همین غزل آورده، هر دو مصراع

تضمین شده از آن متنبی است:

أُبْلَى الْهَوَىٰ أَسْفًا يَوْمَ النَّوَىٰ بَدَنِي

وَفَرَّقَ الْهَجْرُ بَيْنَ الْجَفْنِ وَالْوَسَنِ

كَفَىٰ بِيَجْسَمِي نُحُولًا أَنَّنِي رَجُلٌ

لَوْلَا مُخَاطَبَتِي إِيَّاكَ لَمْ تَرْنِي

(برقوی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۴، ص ۳۱۷ و ۳۱۹)

عشق، در روز فراق از شدت حزن، تنم را فرسود و هجران، میان چشم و خواب



جدایی انداخت.

همین اندازه لاغری و رنجوری مرا بس که من همانم که اگر با تو سخن بگویم،  
مرا نخواهی دید.

متنبی در این مضمون باز هم طبع آزموده است (دامادی، ۱۳۷۹، ص ۷۷، ش ۱۱۸):

وَلَوْ قَلَمٌ أَلْقَيْتُ فِي شَقِّ رَأْسِهِ

مِنَ السُّقْمِ مَا غَيَّرْتُ مِنْ خَطِّ كَاتِبٍ

(برقوی، ۱۴۰۷ ه: ج ۱، ص ۲۷۶)

ترجمه جناب موسی اسوار: «چنان نزارم از ناخوشی که اگر در شکاف سر قلمم  
بگذارند، خط هیچ کاتبی دگرگون نشود» (متنبی، ۱۳۸۴: ص ۷۱).

\*\*\*

و از همه یادکردنی تر غزلی است در بیست بیت که آن را با مطلع قصیده‌ای از  
متنبی آغاز کرده و — با یک بیت فارسی در میان — تا آخر، جمعا ده بیت از آن  
قصیده را تضمین کرده است:

إِلَامٌ طِمَاعِيَّةُ الْعَاذِلِ

وَلَا رَأَى فِي الْحُبِّ لِلْعَاقِلِ

برادر، مرا در چنین بی‌دلی

ملامت رها کن اگر عاقلی

يُرَادُ مِنَ الطَّبَعِ نِسْيَانُكُمْ

وَيَأْبَى الطَّبَاعُ عَلَى النَّاظِلِ

تو عاقل از آنی که عاشق نه‌ای

ترا قبله عشق است اگر مقبلی

وَأَنَّى لِأَعَشَقُ مِنْ عَشِقِكُمْ

نُحُولِي وَكُلِّ فَتَى نَاجِلِ

بصورت فریبی مرا روز و شب

ز جان بر نخیزی که بس کاهلی

وَلَوْ زُلْتُمْ ثُمَّ لَمْ أَبْكُكُمْ

بَكَيْتُ عَلَى حُبِّي الزَّائِلِ

منم مرغ آبی، توای مرغ خاک  
 ازین منزل من تو زان منزلی  
 أَيْنِكِرُ خَسَدَى دُموعى وَقَدْ  
 جَرى مِنْهُ فى مَسَلِكِ سَابِلِ  
 لَكُمْ دِينُكُمْ خَوَان، ولى دين برو  
 و گرنى بوصل آ اگر واصلی  
 أ أَوْلُ دَمْعِ جَرى فَوْقَهُ  
 وَأَوْلُ حُزْنِ عَلَى رَاحِلِ  
 بر آفتاب است مه در کمی  
 ازو دور ماند گه کاملی  
 وَهَبْتُ السُّلُومَنَ لَامَنِى  
 وَبِئْتُ مِنَ الْعِشْقِ فى شَاغِلِ  
 چو جان ولى شد قرین قمر  
 ببارد چو باران بلا بر ولى  
 وَلَوْ كُنْتُ فى أَسْرِ غَيْرِ الْهَوَى  
 ضَمِنْتُ ضَمَانَ أبى وَأَيْلِ  
 بلا مشکلی دان که مشکل گشاست  
 گشایش ازو جو چو در مشکلی  
 فَلَا أَسْتَغِيثُ إِلى نَاصِرِ  
 وَلَا أَتَضَعُّعُ مِنَ خَاذِلِ  
 ازین در برد جمله عالم مراد  
 برین در بمیرم چو تو ساییلی  
 كَانَ الْجُفُونَ عَلَى مُقَلَّتِى  
 ثِيَابُ شَقِيقِنَ عَلَى ثَاكِلِ  
 برین در چو دُزى درون صدف  
 چو دوری چو ریمی که در دَمَلِ

چنان‌که استاد فقید فروزانفر هم در حواشی غزل فوق متذکر شده، ابیات عربی با مختصر تفاوت از متنبی است. این تفاوت‌ها یکی در ترتیب ابیات است و یکی در تغییر برخی از الفاظ آن؛ ذیلاً ابیات متفاوت را به ترتیب دیوان متنبی می‌آوریم:

يُرَادُ مِنَ الْقَلْبِ نِسْيَانُكُمْ  
 وَيَأْبَى الطَّبَاعُ عَلَى النَّاظِلِ  
 وَإِنِّي لَأَعْشَقُ مِنْ عَشِقِكُمْ  
 نُحُولِي وَكُلُّ أَمْرِي نَاجِلِ  
 أَيْنَكِرُ خَدَى دُمُوعِي وَقَدْ  
 جَرَبْتُ مِنْهُ فِي مَسَلِكِ سَائِلِ  
 كَأَنَّ الْجُنُونَ عَلَى مُقَلَّتِي  
 ثِيَابُ شَقِيقِنَ عَلَى ثَاكِلِ  
 وَلَوْ كُنْتُ فِي أَمْرٍ غَيْرِ الْهَوَى  
 ضَمِنْتُ ضَمَانَ أَبِي وَإِسْلِ  
 وَلَا يَسْتَغِيثُ إِلَى نَاصِرِ  
 وَلَا يَتَضَعُّعُ مِنْ خَاذِلِ

(برقوی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۳، صص ۱۵۲ - ۱۶۳)

### همانندی‌ها و هم‌سخنی‌ها

نباید انکار کرد که وجوه افتراق مولوی و متنبی - در شخصیت، اندیشه، و شاعری - بیش از وجوه اشتراک آن دو است. متنبی شاعری مغرور و سرکش است و با این حال، غالب شعر او در مدح و ستایش قدرتمندان هم‌روزگار اوست، اما مولوی عالمی است دینی با اندیشه‌های ژرف عرفانی، و شعر او در مثنوی بیشتر در قالب داستان‌پردازی‌های حکمت‌آمیز، و در دیوان شمس در قالب غزل‌های عرفانی عرضه گشته است.

از سویی می‌دانیم مولانا بسیاری از داستان‌ها و موضوعات کم‌اهمیت را نیک پرورانده و از آنها پیام یا پیام‌های حکمی و پندآموز برداشت کرده است؛ او «با

قدرت بی‌نظیر و استثنایی خویش از هر قصه و مثل و شعری برای بیان اهداف تربیتی خویش استفاده می‌نماید» (رمضانی، ۱۳۸۰: ص ۴۰). در خصوص متنبی هم «اتفاقاً به او خلاق المعانی می‌گویند چون در باب هر مطلب به ظاهر کم‌اهمیتی، مضمونی ساخته‌است» (دودپوتا، ۱۳۸۲: مقدمه شمیسا، ص ۱۸).

به همین روی «ارسالِ مَثَل» را باید از برجسته‌ترین موارد تشابه مولوی و متنبی دانست. متنبی می‌کوشد تا شعرش را حکمت‌آمیز، و خود را حکمت‌آموز جلوه دهد. در حکمت‌پردازی مولانا هم که شکی نیست؛ «نثر مولوی مانند نظمش ساده و دلپذیر و بر روش مشایخ صوفیه همراه با ایراد امثال و آیات و احادیث و اخبار است» (صفا، ۱۳۷۰: ص ۳۷).

آری هر دو شاعر حکیم، نیم‌بیت‌ها و تک‌بیت‌هایی به کار می‌برند که اگر تشبیه ضمنی یا استعاره تمثیلیه نیست، دست کم آن قدر جاذبه دارد که به خاطر سپرده شود، و آن قدر کلیت دارد که در موقع و موضع مناسب از آن استفاده گردد، چنانکه بسیاری از ابیات و مصراع‌های مولانا و متنبی، جاری مجرای امثال یا در حکم ضرب‌المثل است.

صاحب‌بن عبّاد، ادیب نام‌آور ایران در قرن چهارم، کتاب *الأمثال السائرة من شعر المتنبی* را نگاشته است. این کتاب را به فارسی هم برگردانیده‌اند. در *تیمه‌الدهر* بخش‌هایی به ارسالِ مَثَل در شعر متنبی اختصاص یافته‌است (ثعالبی، ۱۴۰۳: ص ص ۲۴۵ - ۲۶۲). کتاب‌های امثال عرب هم بسیاری از اشعار متنبی را نقل کرده‌اند؛ برای نمونه در *امثال و حکم* رازی از مجموع *نهصد مَثَل*، یک‌صد و بیست مورد (یعنی بیش از یک هشتم) آن از متنبی است.

اما در خصوص مولانا کافی است بدانیم نزدیک دو هزار نمونه — و با حذف مکررات، دست کم بیش از هزار نمونه — از نظم و نثر او در *امثال و حکم* دهخدا آمده که بسیاری از آنها خود مدخل است. مرحوم جمال‌زاده نیز نیم قرن پیش در مقاله «سیر و سیاحتی در مثنوی مولانا (امثال و حکم)» به شماری از این موارد اشاره کرده‌است. اخیراً دو کتاب *ارسال‌المثل* در مثنوی تألیف علی‌رضا منصور مؤید، و *چکیده مثنوی* تألیف علی‌اکبر کسمائی هم جداگانه به این موضوع پرداخته‌اند.

در این بخش، نمونه‌های مضامین مشترک شعر مولانا و متنبی را آورده‌ایم. هرچند در این نمونه‌ها مواردی هست که ظاهراً باید آنها را از مصادیق اثرپذیری مولوی از متنبی قلمداد کرد، اما نمونه‌هایی هم هست که هر دو از آیتی قرآنی، یا حدیثی نسوی، یا عبارتی از نهج البلاغه، یا ضرب‌المثلی مشهور، و یا مضمونی برگرفته از شاعران متقدم، متأثر بوده‌اند و ما همه را در قالب «همسان‌گویی» درج کرده‌ایم. همسان‌گویی را نصب‌العین خود قرار داده تا همه موارد اثرپذیری، همسان‌اندیشی و توارد، تشابه لفظ و مضمون، ترجمه شعری، و حتی معارضات و نیز همانندی‌های عروضی را نیز در بر گیرد و داوری نهایی را به خوانندگان گرامی وانهاده‌ایم:

«صاحب‌دل کُلّ است چون او را دیدی، همه را دیده باشی... خلقان عالم همه اجزای ویند و او کُلّ است... اکنون چون او را دیدی که کُلّ است قطعاً همه عالم را دیده باشی...» (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۷۶).

شاعران در این معنی، بسیار آورده‌اند<sup>۱</sup>؛ متنبی هم گوید:

هِيَ الْغَرَضُ الْأَقْصَى وَرُؤْيُكَ الْمُنَى  
وَمَنْزِلُكَ الدُّنْيَا وَأَنْتَ الْخَلَائِقُ

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۹۰)

آن — لادقیه که سرزمین توست — مقصد نهایی است، و دیدار تو [معادل همه] آرزو هاست، و دنیا [به تمامی] سرای توست، و تو [به مثابه] همه خلایقی. شاهد در جمله اخیر بیت (و أنت الخلائق) است. متنبی نظیر این مضمون را یک جا با تعبیر «و الثقلان أنت» هم آورده‌است:

أَنْتِ يَكُونُ أَبَا الْبَرِيَّةِ آدَمَ

وَأَبُوكَ — وَالثَّقَلَانِ أَنْتِ — مُحَمَّدُ؟!

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۶۲)

۱. مولانا خود در ادامه همین دو سطر، یک بیت عربی و دو بیت فارسی نمونه آورده است؛ نیز در مکتوبات، در ستایش مخاطب خود به شعر عربی دیگری با همین مضمون تمثیل جسته است (مولوی، ۱۳۳۵، ص ۱۲۶، مکتوب

چگونه «آدم»، پدر انسان‌ها باشد در حالی که تو | خود به مثابه همه | جن و انسی  
و [نام] پدر تو «محمد» است | نه آدم؟!  
و در جایی دیگر نیز چنین گفته‌است:  
هَدِيَّةٌ مَا رَأَيْتُ مُهْدِيَهَا

إِلَّا رَأَيْتُ الْعِبَادَ فِي رَجُلٍ

(برقوفی، ۱۴۰۷هـ: ج ۳، ص ۲۹۱)

[هدیه تو] هدیه‌ای است که من صاحب آن را تنها وقتی دیدم که [گویی همه  
سجایای] بندگان را در مردی [فراهم آمده] دیدم.  
و در دیگر جای چنین آورده‌است:

فَلَمَّا رَأَوْهُ وَحْدَهُ قَبْلَ جَيْشِهِ

دَرَوْا أَنَّ كُلَّ الْعَالَمِينَ فُضُولٌ

(برقوفی، ۱۴۰۷هـ: ج ۳، ص ۲۲۶)

پس آن گاه که او را به تنهایی پیشاپیش سپاهش دیدند، دریافتند که [با وجود  
او] همه جهانیان زیادی‌اند [و به وجود آنان نیازی نیست].  
و باز گفته‌است:

أَحْلَمًا نَرَى أُمَّ زَمَانًا جَدِيدًا

أُمِ الْخَلْقِ فِي شَخْصٍ حَيٍّ أُعِيدَا

(برقوفی، ۱۴۰۷هـ: ج ۲، ص ۸۶)

خواب می‌بینیم یا زمانه دیگرگون شده‌است؟! [آری] گویا همه خلایق در گذشته  
باز گردانیده شده و در یک انسان زنده گردآمده‌اند.

و نیز در ستایش ابن العمید سروده‌است:

وَلَقَيْتُ كُلَّ الْفَاضِلِينَ كَأَنَّمَا

نَسِقُوا لَنَا نَسَقَ الْحِسَابِ مُقَدَّمًا

رَدَّ إِلَيْهِ نَفُوسَهُمْ وَالْأَعْضُرَا

وَأَتَى فَذَلِكَ إِذِ اتَّيْتِ مُؤَخَّرَا

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۱۰۶)

ترجمه جناب موسی اسوار: «و من در او همه دانشوران را دیدم، گویی خداوند همه آنان را دوباره زنده کرده و همه ادوار را یک جا فرا آورده است. آنان پیشتر، به شیوه حسایبان، یکان یکان آمده بودند. چون تو آمدی، حاصل جمع همه آنان، در پایان، نوشته آمد» (متنبی، ۱۳۸۴: ص ۲۱۷).

چنانکه روشن است مضمون این ابیات و به ویژه بیت اخیر با بیت مشهور مولانا نیز بسیار قرابت دارد:

نام احمد، نام جمله انبیاست

چونک صد آمد، نود هم پیش ماست

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۱۰۶)

\*\*\*

«سری هست که به کلاه زرین آراسته شود و سری هست که به کلاه زرین و تاج مرصع جمال جعد او پوشیده شود زیرا که جعد خوبان جذاب عشق است...» (مولوی، ۱۳۷۸: ص ۱۲۶).

این عبارت فيه ما فيه گویا شرح بیت زیر از متنبی است:

لَيْسَنَّ الْوَشْيَ لَا مُتَجَمَّلَات

وَلَكِنْ كَيْ يَضْنَ بِهِ الْجَمَالَا

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۳۳۸)

ایشان — یعنی آن دلبران — جامه‌های پرنقش و نگار بر تن نکرده‌اند که بدان جمال یابند، بلکه برای آنکه جمال خود را بدان [پوشانند و از چشم بینندگان] حفظ کنند.

\*\*\*

«همچنان روزی به خدمت پروانه عذری می‌خواست که: کشتی وجود درویش در بحر تصرف حق به حکم خود نیست... نیکی نیکان همچنان است؛ اگرچه نیک مرد در گور فرو رود اما نور احسان او و تابش نام نیک او ابد الاعصار درخشان باشد... و این کلمات ترکیب ایشان است؛ پروانه سر نهاد و برخاست و یاران را بی حد بندگی‌ها نمود» (افلاکی، ۱۹۶۱: ج ۱، ص ۵۷۲ و ۵۷۳).

اگر افلاکی گفته‌های مولانا را عیناً نقل کرده باشد — که ظاهراً چنین است — مولانا در این سخن خود به مصراع نخست بیت متنبی نظر داشته است:

ذَكَرُ الْفَتَى عُمَرُ الْثَانِي وَحَاجَّتُهُ

مَا قَاتَهُ وَفُضُولُ الْعَيْشِ أَشْغَالُ

(برقوی، ۱۴۰۷هـ: ج ۳، ص ۴۰۷)

نام نیک آدمی، زندگانی دوباره اوست و نیاز او همان قوتِ [لایموت] اوست و دیگر فزونی‌های زندگی در دسرهایی بیش نیست.

ناگفته نماند که بیت متنبی از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل است (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۸۴؛ و ثعالبی، ۱۴۰۳هـ: ص ۲۵۸).

\*\*\*

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر دلیلت باید، از وی رو متاب

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۱۶)

مصراع نخست بیت فوق از مدخل‌های امثال و حکم است (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۳۷)، و چنان که در کتاب مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی آمده (دامادی، ۱۳۷۹، ص ۶۴۷، ش ۸۹۵)، با مصراع دوم بیت زیر از متنبی هم‌مضمون است:

وَلَيْسَ يَصِحُّ فِي الْأَفْهَامِ شَيْءٌ

إِذَا اِحْتِاجَ النَّهَارُ إِلَى دَلِيلٍ

(برقوی، ۱۴۰۷هـ: ج ۳، ص ۲۱۵)

و اگر [روشنایی] روز به دلیل نیازمند باشد، [دیگر] هیچ چیزی در ذهن و فهم انسان‌ها درست نخواهد بود.

گفتنی است بیت متنبی را از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل دانسته‌اند (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۵۳؛ و ثعالبی، ۱۴۰۳هـ: ص ۲۵۲).

\*\*\*

چونک گل بگذشت و گلشن شد خراب

بوی گل را از که یابیم از گلاب

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۶۷۲)



مولانا بیت فوق را در زیر عنوان «طلب کردن امت عیسی علیه السلام از امرا کی ولی عهد از شما کدامست؟» آورده است. چند بیتی از این بخش را باز می خوانیم:

بعد ماهی خلق گفتند ای مهان  
 از امیران کیست بر جایش نشان؟  
 تا به جای او شناسیمش امام<sup>۱</sup>  
 دست و دامن را به دست او دهیم  
 چونک شد خورشید و ما را کرد داغ  
 چاره نبود بر مقامش از چراغ  
 چونک شد از پیش دیده وصل یار  
 نایبی باید از ومان یادگار  
 چونک گل بگذشت و گلشن شد خراب  
 بوی گل را از که یابیم از گلاب  
 چون خدا اندر نیاید در عیان  
 نایب حق آند این پیغمبران

(مولوی، دفتر ۱، بیت‌های ۶۶۸-۶۷۳)

بیت شاهد از مدخل‌های *امثال و حکم* است (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۶۶۶)، و چنان که در کتاب *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی آمده* (دامادی، ۱۳۷۹: ص ۷۱، ش ۱۰۸)، متنبی نیز پیش از مولانا در مدح محمد بن سیار بن مکرم تمیمی از پدر او به نیکی یاد کرده و چنین گفته است:

فَإِنْ يَكُ سَيَّارُ بْنُ مُكْرَمٍ انْقَضَى  
 فَإِنَّكَ مَاءُ الْوَرْدِ إِنْ ذَهَبَ الْوَرْدُ

(برقوقی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۲، ص ۹۹)

اگر سیار بن مکرم در گذشته است، [مرگ او قابل تحمل است] چه [محاسن و فضایل او در تو ماندگارست؛ آری] تو عصاره گلی هرچند گل از میان رفته است.

۱. «امام» را باید به شکل شمال (امیم) خواند که با «دهیم» هم قافیه گردد.

البته اگرچه هر دو شاعر، بزرگی فقید و جانشین او را به گُل و گلاب تشبیه کرده‌اند اما باید دانست در فرهنگ و ادب فارسی «گلاب» در حد و اندازه «گل» نیست و از باب ناچاری بدو رضایت می‌دهند چنان که بیت‌های قبل و بعد بیت «چونک گل بگذشت ...» هم مؤید این معنی است.

اما در ادب عربی این تشبیه را برای تفضیل فرع بر اصل می‌آورند که گویی «گلاب» خلاصه و عصاره «گل» است؛ از زواید او پیراسته و همه محاسن او را در خود گنجانیده‌است. این موضوع را شارح دیوان متنبی هم مورد تصریح قرار داده (برقوی، ۱۴۰۷: ج ۲، ص ۹۹، پانوش)، و سال‌ها پیش از او راغب اصفهانی هم در محاضرات الأدباء در فصل «مَنْ تَشَرَّفَ بِهٖ أَبَاؤُهُ وَ لَمْ يَتَشَرَّفْ بِهٖم» (کسی که پدرانش بدو شرافت یافته‌اند و نه او به آنان)، برای تفضیل پسر بر پدر بدین شاهد و دو بیت دیگر از متنبی در همین مضمون تمثیل جسته‌است (راغب اصفهانی، ۱۹۶۱: ص ۳۳۴)؛ نمونه‌های دیگر را باز می‌خوانیم:

وَإِنْ تَكُنْ تَغْلِبُ الْعُلَبَاءَ غُنْصَرَهَا

فَإِنَّ فِي الْخَمْرِ مَعْنَى لَيْسَ فِي الْعِنَبِ

(برقوی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۲۲۰)

اگر چه او — یعنی خواهر سیف‌الدوله — از قبیله قدرتمند تغلب است، [اما با فضایی که دارد، از آنان برتر است] چه در باده انگوری رازی است که در انگور نیست [هر چند آن را از همان انگور گرفته‌اند].

فَإِنَّ تَفُوقَ الْأَنْامِ وَأَنْتَ فِيهِمْ

فَإِنَّ الْمِسْكَ بَعْضُ دَمِ الْغَزَالِ

(برقوی، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۱۵۱)

اگر تو با آنکه از همین مردمی بر آنان تفوق داری، [جای شگفتی نیست چه]، مشک هم بخشی از خون آهوست [اما در ارج و بها با خون آهو قابل قیاس نیست].

وَمَا أَنَا مِنْهُمْ بِالْعَيْشِ فِيهِمْ

وَلَكِنْ مَعْدِنُ الذَّهَبِ الرَّغَامِ

(برقوی، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۱۹۱)

و من با زیستن در میان آنان، جزء آنان به‌شمار نمی‌آیم لیک (چه می‌شود کرد که) طلا هم در میان خاک قرار دارد.  
به دیگر سخن، مضمون مصرع متنبی (فَإِنَّكَ مَاءُ الْوُرْدِ إِنْ ذَهَبَ الْوُرْدُ) بر خلاف مفهومی که در فارسی برای جانشینی گلاب هست، بیش‌تر با این بیت مولانا هم‌سانی دارد:

نام احمد، نام جمله انبیاست

چونک صد آمد، نود هم پیش ماست

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۱۰۶)

\*\*\*

شب نُبْد نور و ندیدی رنگ‌ها

پس به ضدّ نور پیدا شد ترا

دیدن نور است، آنکه دیدِ رنگ

وین به ضدّ نور دانی بی درنگ

رنج و غم را حق پی آن آفرید

تا بدین ضدّ، خوشدلی آید پدید

پس نهایت‌ها به ضد پیدا شود

چونک حق را نیست ضدّ، پنهان بود

که نظر بر نور بود، آنکه به رنگ

ضدّ به ضد پیدا بود چون روم و زنگ

پس به ضدّ نور دانستی تو نور

ضد ضد را می‌نماید در صدور

نور حق را نیست ضدّی در وجود

تا به ضدّ او را توان پیدا نمود

(مولوی، دفتر ۱، بیت‌های ۱۱۲۸ - ۱۱۳۴)

چون نمی‌پاید همی پاید نهان

هر ضدّی را تو به ضدّ او بدان

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۸۶۵)

زانک ضد را ضد کند پیدا یقین

زانک با سرکه پدیدست انگین

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۳۲۱۱)

این بیت نتیجه ده بیت مولانا در همین مضمون است:

آینه هستی چه باشد؟ نیستی

نیستی بر، گر تو ابله نیستی

هستی اندر نیستی بتوان نمود

مال داران بر فقیر آرند جود

آینه صافی نان، خود گرسنه‌ست

سوخته هم، آینه آتش‌زنده‌ست

نیستی و نقص، هرجایی که خاست

آینه خوبی جمله پیشه‌هاست

چونک جامه چُست و دوزیده بود

مظهر فرهنگِ درزی چون شود؟

ناتراشیده همی باید جُدوع

تا دُرُوگر اصل سازد یا فروع

کی شود، چون نیست رنجور نزار

آن جمالِ صنعت طب آشکار؟

خواری و دونی میسها بر ملا

گر نباشد، کی نماید کیمیا؟

نقص‌ها آینه وصف کمال

وان حقارت آینه عزّ و جلال

(مولوی، دفتر ۱، بیت‌های ۳۲۰۱-۳۲۱۰)

مترجم دیوان متنبی بیت فوق (زانک ضد را ضد کند پیدا ...) را همراه با ابیاتی

از شاعران دیگر، ذیل بیت زیر آورده‌است (منوچهریان، ۱۳۸۲: ص ۸۵):

وَنَذِيْمُهُمْ وَبِهِمْ عَرَفْنَا فَضْلَهُ  
وَبِضْدِهَا تَتَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ

(برقوی، ۱۴۰۷هـ: ج ۱، ص ۱۴۹)

و ما آنان — یعنی فرومایگان — را نکوهش می‌کنیم با آن که به سبب ایشان فضل و برتری او — یعنی ممدوح — را دانسته‌ایم و هر چیزی با ضد خود شناخته می‌شود [چه، اگر همه مردم بزرگوار بودند، فضل و امتیاز ممدوح باز شناخته نمی‌شد]. در بخش تمثیل مولانا به شعر متنبی مشاهده کردیم که مولانا در چند جا نیم‌بیت دوم متنبی را در نثر خود درج کرده‌است. می‌افزایم مولانا در نظم هم در این معنی، نمونه‌های فراوان دارد که به برخی اشاره شد و شماری از آنها هم در امثال و حکم ذیل مدخل «تُعَرَّفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَادِهَا» آمده (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۵۴۸)، و برخی را هم خود یافته‌ایم:

بد ندانی تا ندانی نیک را

ضد را از ضد توان دید ای فتی

(مولوی، دفتر ۴، بیت ۱۳۴۵)

جز به ضد ضد را همی نتوان شناخت

چون ببیند زخم بشناسد نواخت

(مولوی، دفتر ۵، بیت ۵۹۹)

نفسی ضد هست باشد بی شکمی انسانی

تا ز ضد، ضد را بدانی اندکی

(مولوی، دفتر ۶، بیت ۷۳۹)

روح را در غیب، خود اشکنجه‌هاست

چون رهیدی، بینی اشکنجه و دمار

لیک تا نجهی، شکنجه در خفاست

زانک ضد از ضد گردد آشکار

(مولوی، دفتر ۶، بیت‌های ۳۴۹۸ و ۳۴۹۹)

چون شدی در ضد بدانی ضد آن

ضد را از ضد شناسند ای جوان

(مولوی، ۱۳۱۹: دفتر ۶، ص ۳۵۷، س ۳۴)

روشن است هر دو شاعر از معنایی رایج وام گرفته‌اند. برقوقی هم در شرح بیت  
متنبنی، شماری از ابیات شاعران عرب را در این معنی آورده و با استدراکی، تفوق  
متنبنی را خواسته‌است (برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۱۴۹، پانویشت).

\*\*\*

شیر با این فکر می‌زد خنده فاش

بر تبسم‌های شیر ایمن مباش

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۳۰۳۹)

در ذیل بیت فوق در شرح مثنوی شریف، بیت زیر از متنبنی آمده‌است (شهیدی،  
۱۳۸۰: ج ۴، ص ۹). در قمار عاشقانه شمس و مولانا هم آمده که «مولوی این تمثیل  
را از متنبنی گرفته و می‌گوید از تبسم‌های شیر ایمن مباش؛ تبسم شیر، لبخند دوستی  
نیست بلکه مقدمه دریدن آدمی است» (سروش، ۱۳۷۹: ص ۱۹):

إِذَا نَظَرْتَ نَيْبَ اللَّيْثِ بَارِزَةً

فَلَا تَظُنَّ أَنَّ اللَّيْثَ مُبْتَسِمٌ

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۸۵)

وقتی دندان‌های شیر را نمایان بینی، میندار که شیر تبسم می‌کند.

\*\*\*

ناریان مر ناریان را جاذب‌اند

نوریان مر نوریان را طالبند

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۸۳)

طیبات آید به سوی طیبین

للخبیثین الخبیثاتست هین

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۲۷۲)

روح او با روح شه در اصلِ خویش

پیش از این تن بوده هم‌پیوند و خویش

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۱۰۵۰)

گفت طفلی را برآور هم به بام

تا ببیند جنس خود را آن غلام

سوی جنس آید سبک زان ناودان

جنس بر جنس است عاشق جاودان

زن چنان کرد و چو دید آن طفلِ او

جنس خود خوش‌خوش بدو آورد رو

سوی بام آمد ز متنِ ناودان

جاذب هر جنس را هم‌جنس دان

غَرَّغَرَّان آمد به سوی طفل، طفل

وارهید او از فتادن سوی سیفل

زان بود جنس بشر پیغمبران

تا به جنسیت رهند از ناودان

پس بشر فرمود خود را مثلکم

تا به جنس آید و کم گردید گم

ز آنک جنسیت عجایب جاذبیست

جاذبش جنسیت هر جا طالبیست

عیسی و ادریس بر گردون شدند

با ملائک چونک همجنس آمدند

باز آن هاروت و ماروت از بلند

جنس تن بودند زان زیر آمدند

کافران همجنس شیطان آمده

جانشان شاگرد شیطانان شده

(مولوی، دفتر ۴، بیت‌های ۲۶۶۴-۲۶۷۴)

جاذبه جنسیت است اکنون ببین

که تو جنس کیستی از کفر و دین؟

(مولوی، دفتر ۴، بیت ۲۷۱۶)

ذره ذره کاندین ارض و سماست

جنس خود را هر یکی چون کهرباست

(مولوی، دفتر ۶، بیت ۲۹۰۰)

در این ابیات که برخی از آن‌ها حکم ضرب المثل هم یافته (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۳۳؛ و ج ۲، ص ۵۷۴)، همه به مضمون آیه شریفه «الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» (نور ۲۴: ۲۶)، و به حدیث «الأرواحُ جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَافَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ» (فروزانفر، ۱۳۷۰: ص ۵۲)، و عبارت نهج البلاغه «الدُّنْيَا حَمَقَاءٌ لَا تَمِيلُ إِلَّا إِلَى أَشْبَاهِهَا» (حسینی، ۱۴۰۴: ص ۸۳، ش ۸۷)، و مثل معروف «الْجِنْسُ إِلَى الْجِنْسِ يَمِيلُ» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۴۰) ناظر است؛ چنان که متنبی هم در بیت زیر بدان توجه داشته‌است:

وَشِبَّهُ الشَّيْءِ مُنْجَذِبٌ إِلَيْهِ

وَأَشْبَهُنَا بِدُنْيَانَا الطَّغَامُ

(برقوقی، ۱۴۰۷ ه: ج ۴، ص ۱۹۲)

هر چیزی به همانند خود تمایل دارد و [بدین روی] فرومایگان ما به این دنیای دون بیشتر شباهت دارند.

گفتنی است اولاً همین بیت متنبی را نیز از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل دانسته‌اند (صاحب بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۲۰؛ و ثعالی، ۱۴۰۳: ص ۲۶۱)؛ ثانیاً ابیات زیر از مثنوی هم به نوعی با مضمون فوق قرابت دارد:

با کبوتر باز کی شد هم‌نفس

کی شود هم‌راز، عنقا با مگس

(مولوی، ۱۳۱۹: دفتر ۴، ص ۲۱۹، س ۹)

کین چنین زن را چرا این شیخ دین

دارد اندر خانه یار و هم‌نشین



خد را با ضد ایناس از کجا؟  
با امام الناس نَسْناس از کجا؟  
که چه نسبت دیو را با جبرئیل  
که بود با او به صحبت هم مقیل؟  
چون تواند ساخت با آزر خلیل  
چون تواند ساخت با رَهْزَن دلیل؟  
(مولوی، دفتر ۶، بیت های ۲۱۱۹، ۲۱۲۰، ۲۱۲۴ و ۲۱۲۵)

\*\*\*

شیر را بچه همی مآند بدو  
تو به پیغمبر به چه مانی؟ بگو  
(مولوی، دفتر ۲، بیت ۲۵۴)

مثنوی در این باب باز هم نمونه دارد:  
مَنْ زِ آتَشِ زَادَهَامِ اَوْ اَزِ وَّحَلِ  
پیش آتَشِ مَرِّ وَّحَلِ رَا چِه مَحَلِّ؟  
شعله میزد آتَشِ جَانِ سَفِيهِ  
کَاآتَشِي بُوَدِ الْوَلْدِ سِرُّ اَبِيهِ  
(مولوی، دفتر ۵، بیت ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷)

پس عروسی خواست باید بهر او  
تا نماید زین تزوَجِ نسلِ رو  
گر رود سوی فنا این باز باز  
فَرِّخِ اَوْ گَرْدَدِ زِ بَعْدِ بَازِ بَازِ  
صورت این باز گر زینجا رود  
معنی او در وَّلَدِ باقی بُوَدِ  
بهر این فرمود آن شاه نیه  
مصطفی که الْوَلْدِ سِرُّ اَبِيهِ  
(مولوی، دفتر ۴، بیت های ۳۱۱۳-۳۱۱۶)

بیت اخیر را مترجم دیوان متنبی از *امثال و حکم* (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۲۸۱)، نقل کرده و تنها همین بیت را در ذیل بیت زیر از متنبی نهاده است (منوچهریان، ۱۳۸۲: ص ۳۵۶). بیت متنبی برگرفته از قصیده‌ای در مدح طاهر بن حسین علوی است:

إِذَا عَلَوِيٌّ لَمْ يَكُنْ مِثْلَ طَاهِرٍ  
فَمَا هُوَ إِلَّا حُجَّةٌ لِلنَّوَابِغِ

(برقوی، ۱۴۰۷ ه: ج ۱، ص ۲۸۴)

اگر علویان [و منسوبان به علی بن ابی طالب علیه السلام] همانند (ممدوح من) طاهر نباشند، خود بهانه‌ای برای [دشمنی] ناصبیان [با امیر مؤمنان (ع)] اند [چه، از نقصان آنان بر نقصان جدشان استدلال می‌کنند].

می‌افزایم دو بیت پیش از این بیت هم ناظر به همین معناست:

إِذَا لَمْ تَكُنْ نَفْسُ النَّسِيبِ كَأَصْلِهِ  
فَمَا ذَا الَّذِي تُغْنِي كِرَامَ الْمَنَابِغِ  
وَمَا قَرَّبْتَ أَشْبَاهَ قَوْمِ أَبَاعِدِ  
وَلَا بَعُدْتَ أَشْبَاهَ قَوْمِ أَقَارِبِ

(برقوی، ۱۴۰۷ ه: ج ۱، ص ۲۸۴)

اگر طینت صاحب نَسَبِ همچون اصل و نسبش [والا] نباشد، والاتباری برای او چه سودی خواهد داشت. [آری] آنان که در طینت همانند بیگانگان اند، خویش به شمار نمی‌آیند و از سوی دیگر، کسانی که شبیه خویشاوندان اند هرچند از اصل و نسب دیگری باشند، بیگانه محسوب نمی‌شوند.

\*\*\*

حرف قرآن را ضریران معدن اند

خر نبینند و به پالان بر زنند

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۷۲۳)

مصراع دوم بیت مثنوی، خود از مدخل‌های *امثال و حکم* است (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۷۳۶)، و در زبان عربی با این بیت ابن شرف قیروانی هم مضمون است:

غَيْرِي جَنِي وَأَنَا الْمُعَذَّبُ فِيكُمْ  
فَكَأَنَّي سَبَابَةَ الْمُتَنَدِّمِ

(دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۱۶۳)

و ایرج میرزا ظاهراً در ترجمه همین بیت سروده است:

جرم از غیر و عقوبت متوجه بر من

حال سبابه اشخاص پشیمان دارم

(محبوب، ۱۳۴۹: ص ۷۰)

چنان‌که در کتاب مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی هم آمده (دامادی،

۱۳۷۹: ص ۵۱۸، ش ۶۷۰)، متنبی نیز در این باره طبع آزموده است:

وَجُرْمِ جَرَّةٍ سُفْهَاءِ قَوْمِ

وَ حَلِّ بَغْيِ جَارِمِهِ الْعَذَابِ

(برقوفی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۲۱۰)

«بسا گناه که سفیهانِ قومی مرتکب شدند و عذاب و عقوبت بر آن که بدان گناه

دست نیازیده، فرود آمده است» (دامادی، ۱۳۷۹: ص ۵۱۸، ش ۶۷۰).

بیت متنبی هم از جمله امثال سائره است (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۵۸؛ و زین

الدین الرازی، ۱۳۷۱، ص ۱۸۷)، و چنان‌که اشاره شد، مضمون آن در شعر عربی و

فارسی پرنمونه است، اما قرآن کریم بر همه آنها تقدم دارد: «أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفْهَاءُ

مِنَّا» (اعراف ۷: ۱۵۵)، و «وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (انفال ۸:

۲۵).

\*\*\*

هر جوابی کان ز گوش آید به دل

چشم گفت از من شنو، آن را بهل

گوش دلاله‌ست و چشم اهل وصال

چشم صاحب حال و گوش اصحاب قال

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۸۵۷ و ۸۵۸)

من همی دانستم بی امتحان

لیک کی باشد خبر همچون عیان

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۷۲۳)

کرد مردی از سخن‌دانی سؤال

حق و باطل چیست ای نیکو مقال؟

گوش را بگرفت و گفت این باطل است

چشم حق است و یقینش حاصل است

(مولوی، دفتر ۵، بیت ۳۹۰۷ و ۳۹۰۸)

نمونه دوم به حدیث «لیس الخیر کالمعاینة» اشاره دارد (فروزانفر، ۱۳۷۰: ص ۱۰۹). بیت دوم نمونه اخیر هم جاری مجرای مثل است، چنان که در امثال و حکم نیز در ذیلِ مثل «از حق تا ناحق چهار انگشت دست» آمده (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۱۲۳)، و در پی آن بیت زیر از متنبی قرار گرفته است، هر چند نام متنبی مذکور نیست:

خُذْ مَا تَرَاهُ وَدَعْ شَيْئاً سَمِعْتَ بِهِ

فِي طَلْعَةِ الشَّمْسِ مَا يُغْنِيكَ عَنْ زُحَلٍ

(برقوقی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۳، ص ۲۰۵)

[در ستایش سیف الدوله] آنچه را می‌بینی برگیر [و بدان تمسک جوی که ترا از مناقب نیای او بی‌نیاز می‌کند] و شنیده‌ها را فرو گذار. [آری] طلعت خورشید ترا از فروغ ستاره زحل مستغنی می‌سازد.

استاد فروزانفر در زنده بیدار در ترجمه منظوم بیت متنبی آورده است:

پی دیده گیر و شنیده بهل

که رسواست کیوان بر آفتاب

(ابن طفیل، ۱۳۳۴: ص ۳۵)

البته در بیت متنبی تنها مصراع نخست، محل شاهد است و این را هم باید افزود که متنبی برخلاف مولانا، دست رد بر شنیده‌ها نمی‌زند که می‌گوید تمسک به دیده‌ها ترا از آنها بی‌نیاز می‌کند.

گفتنی است مضمون مصراع دوم متنبی — که از نمونه‌های امثال سائره و ارسال

المثل به شمار آمده است (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۴۸؛ و ثعالی، ۱۴۰۳: ص ۲۴۹) —  
هم در بیت زیر از مثنوی تجلی یافته است:

نام احمد، نام جمله انبیاست

چونک صد آمد، نود هم پیش ماست

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۱۰۶)

از سویی همان مصراع با توجه به شأن صدور آن، با مصراع «فَأَنَّكَ مَاءُ الْوَرْدِ إِنْ  
ذَهَبَ الْوَرْدُ» تناسب دارد چه، وقتی شاعری سیف‌الدوله را ستود و در مدیحه خود  
از پدران او در دوره جاهلی یاد کرد، متنبی در تعریض به او بیت پیش‌تر را چنین  
زمینه‌سازی کرده است:

وَالْمُدْحُ لِابْنِ أَبِي الْهَيْجَاءِ تُنْجِدُهُ

بِالْجَاهِلِيَّةِ عَيْنُ الْعَيِّ وَالْخَطَلِ

(برقوقی، ۱۴۰۷هـ: ج ۳، ص ۲۰۵)

ترجمه شرح گزیده دیوان متنبی: «مدح سیف‌الدوله با ذکر پدران جاهلی او،  
عین ناتوانی و سست‌سخنی است» (رضایی هفتادری، ۱۳۸۳: ص ۱۴۷).

\*\*\*

پس بدان که صورت خوب و نکو

پروشگاه با خصال بد نیززد یک تسو

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۱۰۱۸)

چنان‌که در مقاله «تأثیر ادبیات عرب بر مثنوی معنوی» هم آمده (رمضانی، ۱۳۸۰:

ص ۴۰)، این بیت گویا ترجمه منظوم بیت زیر است:

وَمَا الْحُسْنُ فِي وَجْهِ الْفَتَى شَرَفًا لَهُ

إِذَا لَمْ يَكُنْ فِي فِعْلِهِ وَالْخَلَائِقِ

(برقوقی، ۱۴۰۷هـ: ج ۳، ص ۶۲)

زیبایی در چهره جوان - اگر در رفتار و خلق و خوی او نیز نباشد - شرافتی

برای او نخواهد بود.

ناگفته نماند که بیت متنبی از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل است (صاحب

بن عباد، ۱۳۵۶، ص ۴۸؛ و ثعالبی، ۱۴۰۳هـ، ص ۲۵۷). این مضمون را متنبی در دو جای دیگر هم با اندک تفاوتی تکرار کرده است:

إِذَا لَمْ تُشَاهِدْ غَيْرَ حُسْنِ شِيَاتِهَا

وَأَعْضَائِهَا فَالْحُسْنُ عَنكَ مُعَيَّبٌ

(برقوی، ۱۴۰۷هـ: ج ۱، ص ۳۰۴)

ترجمه جناب موسی اسوار: «اگر در آنها جز زیبایی رنگ و اندام‌ها را نبینی، زیبایی [راستین] را ندیده‌ای» (متنبی، ۱۳۸۴: ص ۱۶۱).

بیت فوق از جمله امثال سائره نیز به شمار آمده است (صاحبین عباد، ۱۳۵۶: ص ۸۰).

يُحِبُّ الْعَاقِلُونَ عَلَى التَّصَافِي

وَحُبُّ الْجَاهِلِينَ عَلَى الْوَسَامِ

(برقوی، ۱۴۰۷هـ: ج ۴، ص ۲۷۴)

ترجمه شرح گزیده دیوان متنبی: «دوستی خردمندان بر اساس صداقت و اخلاص و دوستی نادانان بر اساس زیبایی‌های ظاهری است» (رضایی هفتادری، ۱۳۸۳: ص ۳۳۹).

از این گذشته مضمون نکورویی و بدخویی در مثنوی باز هم نمونه دارد:

من همی دانستم پیش از اوصال مات فرنگی

که نکورویی ولیکن بد خصال

(مولوی، دفتر ۴، بیت ۲۲۵)

\*\*\*

جهل ترسا بین امان انگيخته

زان خداوندی که گشت آویخته

چون به قولِ اوست مصلوبِ جهود

پس مرو را امن کی تاند نمود؟

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲)

مولانا در این بخش به داستان حضرت عیسی (ع) و کشته نشدن او اشاره می‌کند

و به نصاری تعریض دارد؛ چنان که در شرح مثنوی شریف هم تصریح شده «ظاهراً این فقره متأثر از شعر متنبی است» (شهیدی، ۱۳۸۰: ج ۴، ص ۲۷۹):

وَيَسْتَنْصِرَانِ الَّذِي يَعْبُدَانِهِ  
وَعِنْدَهُمَا أَنَّهُ قَدْ صُلِبَ  
لِيَدْفَعَ مَا نَالَهُ عَنْهُمَا  
فَيَا لِرَجَالٍ لِهَذَا الْعَجَبِ

(برقوقی، ۱۴۰۷: هـ؛ ج ۱، ص ۲۳۲)

و این دو — فرمانده لشکر دشمن و پادشاهشان — از معبودشان — یعنی مسیح (ع) — یاری می‌جویند با آن که معتقداند وی را [یهودیان] به صلیب کشیده‌اند. شگفتا! یاری می‌خواهند تا قتلی را که دامنگیر خود او بود، از ایشان دفع نماید! ناگفته نماند در مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی در ذیل این دو بیت متنبی آمده که مولانا «بعید نیست که اشعار ذیل را با الهام از مضامین اشعار فوق سروده است» (دامادی، ۱۳۷۹: ص ۶۷۱، ش ۹۴۴)، و آنگاه به گونه‌ای ابهام‌آمیز به ابیات یادشده مثنوی ارجاع شده‌است.

\*\*\*

حکم آن خو راست کان غالبتر است

چونک زر بیش از مس آمد، آن زر است

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۱۴۱۸)

تو ستوری هم که نفست غالب است

حکم غالب را بود ای خودپرست

(مولوی، دفتر ۴، بیت ۲۰۰۳)

حکم اغلب راست، چون غالب بدند

تیغ را از دست رهن بستند

(مولوی، دفتر ۴، بیت ۲۱۵۹)

در این ابیات مولانا، ضرب المثل «الحکم لمن غلب» به کار رفته‌است (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۲۴۳). بیت نخست را مترجم دیوان متنبی در ذیل بیت زیر نهاده‌است (منوچهریان، ۱۳۸۲: ص ۲۸۴):

فَالْمَوْتُ أَغْدَرُ لِي وَالصَّبْرُ أَجْمَلُ بِي  
وَالْبِرُّ أَوْسَعُ وَالْدُنْيَا لِمَنْ غَلَبَا

(برقوقی، ۱۴۰۷هـ: ج ۱، ص ۲۴۹)

مرگ برای من عذرخواه‌تر است [از این که خوار بزیم؛ پس اگر در طلب بزرگواری‌ها کشته شوم، مرگ عذرخواه من خواهد بود] و صبر، مرا زبینه‌تر است [چه، بی تابی خوی فرومایگان است] و بیابان [برای من] فراخ‌تر است [از شهری که روزی‌ام در آن به تنگناست] و دنیا از آن کسی است که [در صحنه‌های اجتماعی نمایان، و در کشاکش روزگار درگیر شود و بر دیگران] چیره است [نه آن که از کنج خانه‌اش بیرون نیاید].

گفتنی است مصراع دوم بیت متنبی از نمونه‌های ارسال‌المثل است (ثعالبی، ۱۴۰۳هـ: ص ۲۴۹).

\*\*\*

چونی ای عیسی عیسی دم ز رنج؟

که نبود اندر جهان بی مار گنج

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۱۸۶۲)

هر که رنجی دید، گنجی شد پدید

هر که جلدی کرد، در جلدی رسید

(مولوی، دفتر ۵، بیت ۲۰۴۷)

بیت نخست به صورت «ای مسیح خوش نفس چونی ز رنج / که نبود اندر جهان بی رنج گنج» هم روایت شده است (مولوی، ۱۳۱۹: دفتر ۲، ص ۱۰۷، س ۳۲). مضمون بیت‌های فوق که مضمون رایجی است، در شعر زیر هم مشاهده می‌شود:

ذَرِينِي أَنْلَ مَا لَا يُنَالُ مِنَ الْعُلَى

فَصَعْبُ الْعُلَى فِي الصَّعْبِ وَالسَّهْلُ فِي السَّهْلِ

تُرِيدِينَ لُقْيَانَ الْمَعَالِي رَخِيصَةً

وَلَا بُدَّ دُونَ الشَّهْدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ

(برقوقی، ۱۴۰۷هـ: ج ۴، ص ۴)



رهایم کن تا به بلندی‌های دست‌نیافتنی برسیم که بزرگی‌های سخت‌یاب در سختی به دست می‌آید و آسان‌یاب آن در راحتی. می‌خواهی که آسان و ارزان به بزرگی‌ها و بزرگواری‌ها دست یابم ولی برای رسیدن به عسل از نیش زنبور گریزی نیست.

ناگفته نماند که بیت متنبی از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل است (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۹۸؛ و ثعالبی، ۱۴۰۳: ص ۲۵۵).

و یا در این بیت که گفته‌است:

وَمَنْ يَجِدِ الطَّرِيقَ إِلَى الْمَعَالِي

فَلَا يَذُرُّ الْمَطْيَئِ بِلا سَنَامِ

(برقوی، ۱۴۰۷: ج ۴، ص ۲۷۵)

و [در شگفتم از] کسی که راه به سوی کمالات می‌جوید ولی شتران خویش را در این راه، چنان رنجور نمی‌کند که کوهانشان آب گردد.

این بیت متنبی را نیز از امثال سائره دانسته‌اند (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۸۶).

\*\*\*

دل مگر رنجور باشد، بد دهان

که نداند چاشنی این و آن

چون شود از رنج و علفت دل سلیم

طعم کذب و راست را باشد علیم

(مولوی، دفتر ۲، بیت‌های ۲۷۳۷ و ۲۷۳۸)

بیت اول مولانا می‌تواند از بیت زیر متأثر باشد<sup>۱</sup>:

وَمَنْ يَكُ ذَا فَمٍ مُرِّ مَرِيضٍ

يَجِدُ مُرًّا بِهِ الْمَاءِ الزُّلَالَا

(برقوی، ۱۴۰۷: ج ۳، ص ۳۴۴)

هر که دهانی تلخ و بیمار داشته باشد، آب زلال را هم تلخ می‌یابد.

ناگفته نماند که بیت فوق از نمونه‌های امثال سائره است (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۲۴).

---

۱. از جناب آقای دکتر محسن محمدی فشارکی استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان که این نکته را یادآور شدند، سپاسگزارم.

\*\*\*

نفس از درهاست اوکی مرده است؟

از غم و بی‌آلتی افسرده است

(مولوی، دفتر ۳، بیت ۱۰۵۳)

این مُعَايِن هست ضدّ آن خبر

که به شرِ بَشْرشته آمد این بشر

(مولوی، دفتر ۶، بیت ۲۵۶۶)

مصراع دوم بیت نخست خود از مدخل‌های *امثال* و حکم است (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۱۳۹)، و در همان جا بیت زیر از متنبی — و البته بدون ذکر نام او — آمده است. در خصوص مصراع دوم بیت دوم مولانا نیز در شرح مثنوی شریف تصریح شده «ظاهراً مولانا این جمله را از این بیت متنبی گرفته است» (شهیدی، ۱۳۸۰: ج ۸، ص ۳۸۰).

الظُّلْمُ مِنْ شَيْمِ النَّفْسِ فَإِنْ تَجَدَّ  
ذَا عَفِيهِ فَلِعَلِّهِ لَا يَظْلِمُ

(برقوقی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۴، ص ۲۵۳)

ظلم از جمله ویژگی‌های [تخلّف‌ناپذیر] انسان‌هاست و اگر خویش‌تن‌داری را می‌بینید، بدانید که به علتی از ظلم دست کشیده است.

مصراع نخست بیت متنبی در مصراع دوم بیت دوم مولوی (که به شرِ بَشْرشته آمد این بشر)، و مصراع دوم بیت متنبی در مصراع دوم بیت نخست مولوی (از غم بی‌آلتی افسرده است) تجلّی یافته است. به دیگر سخن گویا مولانا می‌خواهد علت عدم ظلم در شعر متنبی را به بی‌آلتی تفسیر کند، چنان که ازدهای حکایت مارگیر در اثر سرمای زمستان بی‌خطر بود و مرده می‌نمود و چون خورشید عراق بر او تافت، جنبیدن گرفت و مارگیر را یک لقمه کرد.

می‌افزایم که اولاً بیت متنبی را نیز از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل دانسته‌اند (صاحب‌بن‌عباد، ۱۳۵۶: ص ۳۱؛ و ثعالبی، ۱۴۰۳ هـ: ص ۲۵۹)؛ و ثانیاً در سخنان امام علی (ع) هم عبارتی هست که به خوبی تأثر هر دو شاعر از آن هویدا است:

«الظُّلْمُ مِنْ كَوَامِنِ النَّفُوسِ؛ الْقُوَّةُ تُبَدِيهِ، وَالضَّعْفُ تُخْفِيهِ» (حسینی، ۱۴۰۴ هـ: ص ۷ و ص ۸۴ ش ۸۹).

\*\*\*

آن که پستِ مثالِ سنگلاخ

موش را شاید نه ما را در مُناخ

(مولوی، دفتر ۳، بیت ۱۳۵۲)

چنان‌که مترجم دیوان متنبی هم گوشزد کرده (منوچهریان، ۱۳۸۲: ص ۳۹۷)، بیت فوق در بیان شایسته نبودن دنیا برای اقامت آدمی همچون بیت زیر از متنبی است:

لَحَا اللَّهُ ذِي الدُّنْيَا مُنَاخًا لِرَاكِبٍ

فَكُلُّ بَعِيدٍ أَلَيْسَ فِيهَا مُعَذَّبٌ

(برقوی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۱، ص ۳۰۴)

نفرین بر این دنیا که [حتی در حد] استراحت‌گاه شترسواری باشد چه، هر بلندهمتی در آن رنجور و نزار است.

گفتنی است بیت متنبی را از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل هم دانسته‌اند (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۸۰ و ثعالی، ۱۴۰۳ هـ: ص ۲۶۰).

\*\*\*

شرم شیران راست، نه سگ را بدان

که نگیرد صید از همسایگان

(مولوی، دفتر ۳، بیت ۲۴۳۸)

جمله آغازین بیت فوق در جمله پایانی بیت زیر هم نمودار است:

وَلَيْسَ حَيَاءُ الْوَجْهِ فِي الذَّنْبِ شِيْمَةً

وَلَكِنَّهُ مِنْ شِيْمَةِ الْأَسَدِ الْوَرْدِ

(برقوی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۲، ص ۱۶۳)

شرم رخساره در گرگ، [نمایانگر] خُلق و خوی او نیست؛ بل که خوی ویژه شیر سرخ است.

ناگفته نماند که بیت فوق از نمونه‌های امثال سائره (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۱۰۰).

\*\*\*

این بـود خوی لثیمان دنی  
 بد کند با تو، چو نیکویی کنی  
 با کریمی، گر کنی احسان سزد  
 مر یکی را او عوض هفصد دهد  
 با لثیمی چون کنی قهر و جفا  
 بنده‌ای گردد ترا بس با وفا  
 که لثیمان در جفا صافی شوند  
 چون وفا بینند، خود جافی شوند  
 مر لثیمان را بزن تا سر نهند  
 مر کریمان را بده تا بر دهند  
 (مولوی، دفتر ۳، بیت‌های ۲۹۷۸ و ۲۹۸۰ و ۲۹۸۱ و ۲۹۸۳ و ۲۹۹۴)  
 مضمون بیت نخست - چنان‌که در مقاله «تأثیر ادبیات عرب بر مثنوی معنوی»  
 هم آمده (رمضانی، ۱۳۸۰: ص ۴۰)، برگرفته از مصراع دوم بیت زیر است:  
 إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ  
 وَإِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا  
 (برقوفی، ۱۴۰۷هـ: ج ۲، ص ۱۱)

هرگاه بزرگ‌منشی را اکرام کنی، مالک او می‌شوی [و فرمان‌بر تو خواهد شد] و  
 اگر فرومایه‌ای را گرامی بداری، سرکشی خواهد کرد.

البته چنان‌که روشن است بیت دوم مولانا با مصراع نخست متنبی سازگار  
 نیست. می‌افزایم که اولاً بیت متنبی را از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل  
 دانسته‌اند (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۵۶؛ و ثعالبی، ۱۴۰۳هـ: ص ۲۵۱)؛ ثانیاً جمله پایانی  
 یکی از کلمات قصار امام علی (ع) ظاهراً سرچشمه مضمون مصراع دوم متنبی  
 است: «احذروا صَوْلَةَ الْكَرِيمِ إِذَا جَاعَ، وَاللَّئِيمِ إِذَا شَبِعَ»<sup>۱</sup>؛ زنهار از یورش بزرگواران

۱. در این جمله، جوع (گرسنگی) را به امتهان (خوار و بی حرمت شدن)، و شبیع (سیری) را به اکرام شدن تفسیر کرده‌اند؛ نگر: (حسینی، ۱۴۰۴: هـ: ص ۳۵، ش ۲۹).

به هنگام گرسنگی، و از تهاجم فرومایگان به گاه سیری (معادینخواه، ۱۳۷۴: ص ۴۰۱، ش ۴۶).

\*\*\*

مَر سگان را عید باشد مرگِ اسب

روزی وافر بود بی جهد و کسب

(مولوی، دفتر ۳، بیت ۳۱۱۳)

بیت فوق - چنان که در مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی هم آمده (دامادی، ۱۳۷۹: ص ۱۰، ش ۱۵)، با دومین بیت زیر اشتراک مضمون دارد:

تُبْكِي عَلَيْهِنَّ الْبَطَارِقُ فِي الدُّجَى  
وَهُنَّ لَدَيْنَا مُلْقِيَاتُ كَوَاسِدُ

بِذَا قَضَتِ الْأَيَّامُ مَا بَيْنَ أَهْلِهَا

مَصَائِبُ قَوْمٍ عِنْدَ قَوْمٍ فَوَائِدُ

(برقوقی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۳۹۸ و ۳۹۹)

شبانگاه فرماندهان رومی بر آنان - یعنی زنان به اسارت در آمده خود - می‌گریند و این زنان در نزد ما مطرود و خوار و بی‌مقدارانند و کسی را بدانان رغبتی نیست؛ [آری] این‌گونه روزگار در میان اهل خود حکم می‌راند که مصیبت‌های قومی برای قومی دیگر مایه منفعت است.

نا گفته نماند که اولاً مصراع دوم بیت متنبی از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل است (صاحب‌بن‌عباد، ۱۳۵۶: ص ۴۸؛ و ثعالبی، ۱۴۰۳: ص ۲۴۵)؛ ثانیاً مضمون بیت مولانا با مضمون آخرین مصراع فوق، رابطهٔ مصداق و مفهوم دارد، هر چند شاید مولانا آن را مستقیماً از متنبی نگرفته است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

هر چه بر تو آن کراهیت بود

چون حقیقت بنگری رحمت بود

(مولوی، ۱۳۱۹: دفتر ۳، ص ۲۱۴، س ۳۲)

۱. گفته‌اند «به یقین مولوی مضمون فوق را از ادبیات ترکی گرفته است» (رمضانی، ۱۳۸۰: ص ۴۲).

مولانا در بیت فوق، از آیه شریفه «عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ» (بقره ۲: ۲۱۳)، الهام گرفته است؛ متنبی هم می‌گوید:

لَعَلَّ عَتْبَكَ مَحْمُودٌ عَوَاقِبُهُ

فَرُبَّمَا صَحَّتِ الْأَجْسَامُ بِالْعِلَلِ

(برقوی، ۱۴۰۷هـ: ج ۳، ص ۲۱۰)

شاید نکوهش تو نیک‌فرجام باشد [و وفاداری و اخلاص مرا به تو افزون کند که دیگر خاطرت را نیازم]. بسا تن‌ها که با بیماری‌ها به سامان آمده‌اند.

ناگفته نماند در امثال و حکم ذیل «شاید که چو واینی خیر تو در این باشد» (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۲، ص ۱۰۱۲)، و نیز در مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی (دامادی، ۱۳۷۹: ص ۱۲۲، ش ۲۰۸)، بیت عربی متنبی در کنار بیت مولانا ذکر شده، اما نام شاعر نیامده است. ضمناً مصراع دوم بیت متنبی از نمونه‌های ارسال المثل است (ثعالبی، ۱۴۰۳هـ: ص ۲۴۶).

\*\*\*

مولانا در «قصه آن دباغ کی در بازار عطاران از بوی عطر و مشک بیهوش و رنجور شد» آورده است:

پس چنین گفته‌ست جالینوس مه

آنچ عادت داشت بیمار آنش ده

کز خلاف عادت است آن رنج او

پس دوی رنجش از معتاد جو

چون جعل گشته است از سرگین‌کشی

از گلاب آید جعل را بیهوشی

مر خبیثان را نسازد طیبات

درخور و لایق نباشد ای ثقات

(مولوی، دفتر ۴، بیت‌های ۲۷۶ - ۲۷۸ - ۲۸۲)

بیت سوم از ابیات فوق - چنان‌که نویسنده مقاله «تأثیر ادبیات عرب بر مثنوی مولوی» هم یادآور گردیده (رمضانی، ۱۳۸۰: ص ۴۲)، با بیت زیر هم‌خوانی دارد:

بِذِي الْعَبَاوَةِ مِنْ إِشَادِهَا ضَرَّرُ  
كَمَا تُضِرُّ رِيَاخَ السَّوَرِدِ بِالْجَعَلِ

(برقوقی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۳، ص ۱۶۸)

اگر [قصیده مرا برای] کودن و جاهل باز خوانند، بدو ضرر می‌زند؛ چونان بوی گل که سرگین غلتان را آسیب می‌رساند.

بیفزایم که بیت متنبی را از امثال سائره دانسته‌اند (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۴۱).

\*\*\*

عقل می‌گفتمش حماقت با توست  
با حماقت عهد را آید شکست  
عقل را باشد وفای عهدها  
تو نداری عقل، رو ای خَر بَهَا  
عقل را یاد آید از پیمان خود

پَرْدَةُ نَسِيَانِ بَدْرَانِدِ خِرْدِ

(مولوی، دفتر ۴، بیت‌های ۲۲۸۷ - ۲۲۸۹)

این مضمون را - که پاس داشتن عهد و پیمان، منوط به داشتن عقل و خرد است - متنبی در بیت زیر آورده، چنان که در مقاله «تأثیر ادبیات عرب بر مثنوی معنوی» هم بدان تصریح شده است (رمضانی، ۱۳۸۰: ص ۴۰):

وَلَوْ حَيْرَ الْحِفَاظِ بَغَيْرِ عَقْلٍ  
تَجَنَّبُ الْعُنُقَ صَيْقِلُهُ الْحُسَامُ

(برقوقی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۴، ص ۱۹۲)

اگر می‌شد بدون عقل و خرد، عهد و پیمان پاس داشته شود، تیغ هم از [زدن] گردن صیقل‌دهنده خویش خودداری می‌کرد.

ناگفته نماند که بیت متنبی از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل است

(صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۸۴؛ و ثعالبی، ۱۴۰۳ هـ: ص ۲۶۲).

\*\*\*

ای بسا نازا که گردد آن گناه

افگند مر بنده را از چشم شاه

ناز کردن خوشتر آید از شکر

لیک کم خایش که دارد صد خطر

(مولوی، دفتر ۵، بیت‌های ۵۴۳ و ۵۴۴)

مترجم دیوان متنبی، بیت نخست فوق را ذیل بیت زیر — که از جمله امثال سائره هم به‌شمار آمده (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۵۸) — آورده است (منوچهریان، ۱۳۸۲: ص ۲۰۳). البته تنها مصراع نخست هر دو با هم مشابه است:

وَکَمِّ ذَنْبٍ مُؤَلَّدُهُ دَلَالُ

وَکَمِّ بُعْدِ مُؤَلَّدُهُ اقْتِرَابُ

(برقوفی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۲۱۰)

ترجمه مترجم دیوان متنبی: «بسا گناهی که از ناز و کرشمه زاید و بسا دوری (و فراقی) که از نزدیکی و وصال پدید آید» (منوچهریان، ۱۳۸۲: ص ۲۰۲).

\*\*\*

زانک تو هم لقمه‌ای هم لقمه‌خوار

آکل و ماکولی ای جان هوش دار

(مولوی، دفتر ۵، بیت ۷۱۸)

چنان‌که مترجم دیوان متنبی آورده (منوچهریان، ۱۳۸۲: ص ۲۴۵)، بیت فوق با مطلع قصیده‌ای از متنبی بی‌مناسبت نیست: انانی و مطافات فرنگی

لَقَدْ أَصْبَحَ الْجُرُذُ الْمُسْتَغْبِرُ  
أَسِيرَ الْمَنَايَا صَرِيحَ الْعَطْبِ

(برقوفی، ۱۴۰۷: ج ۱، ص ۳۲۸)

آن موشِ غارتگر [اکنون] خود اسیرِ مرگ گشته و به هلاکت در افتاده است. البته این هر دو متأثر از آیات قرآنی همچون «وَجَزَاءٌ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا» (شوری ۴۲: ۴۰)، «وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ» (فاطر ۳۵: ۴۳)، و «وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (زلزله ۹۹: ۸) است که در امثال فارسی «از مکافات عمل غافل مشو» و «دنیا آکل و ماکول است» (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۱۵۸؛ و ج ۲ ص ۸۲۷) و ... تجلی یافته است.



مفهوم بیت متنبی با بیت‌های زیر هم قرابت دارد:

آنک کُشتستم پیِ ما دُونِ من  
می‌ندانند که نخسپد خون من

بر من است امروز و فردا بر وی است  
خون چون من کس چنین ضایع کی است

گر چه دیوار افگند سایه دراز  
باز گردد سوی او آن سایه باز

این جهان کوه است و فعلی ما ندا  
سوی ما آید ندهاها را صدا

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۲۱۵)

درفتاد اندر چّهی کو کنده بود  
زانک ظلمش در سرش آینده بود

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۳۰۸)

ای که تو از جاه، ظلمی می‌کنی  
دانک بهر خویش چاهی می‌کنی

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۱۳۱۱)

این جهان کوهست و گفت و گوی تو  
از صدا هم باز آید سوی تو

(مولوی، دفتر ۲، بیت ۲۱۸۸)

چونک بد کردی، بترس آمین مباش  
زانک تخم است و برویاند خداش

(مولوی، دفتر ۴، بیت ۱۶۵)

رازها را می‌کند حق آشکار  
چون بخواهد رُست، تخم بد مکار

(مولوی، دفتر ۵، بیت ۳۹۶۹)

یا این فقره از دفتر پنجم:

گفت با خود: آنچه کردم با کسان  
شد جزای آن به جان من رسان  
قصد جفت دیگران کردم ز جاه  
بر من آمد آن و افتادم به چاه  
من در خانه کسی دیگر زدم  
او در خانه مرا زد لا جرم  
هر که با اهل کسان شد فسق‌جو  
اهل خود را دان که قواد است او  
زانک مثل آن جزای آن شود  
چون جزای سینه مثلش بود

(مولوی، دفتر ۵، بیت‌های ۳۹۹۶ - ۴۰۰۰)

و این رباعی دلنشین:

بد می‌کنی و نیک طمع می‌داری  
هم بد باشد سزای بدکرداری  
با آنک خداوند کریم است و رحیم  
گندم ندهد باز، چو جو می‌کاری  
(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۸، ص ۲۹۵، رباعی ۱۷۵۳)

\*\*\*

عدل چه بود؟ آب ده اشجار را  
ظلم چه بود؟ آب دادن خار را  
عدل، وضع نعمتی در موضعش  
نه به هر بیخی که باشد آبکش  
ظلم چه بود؟ وضع در ناموضعی  
که نباشد جز بلا را منبعی

(مولوی، دفتر ۵، بیت‌های ۱۰۸۹ - ۱۰۹۱)

چنان‌که در شرح مثنوی شریف هم آمده (شهیدی، ۱۳۸۰: ج ۷، ص ۱۷۰)، این

مضمون در بیت زیر نیز مشهود است:

وَوَضِعُ النَّدَى فِي مَوْضِعِ السَّيْفِ بِالْعَلَا  
مُضِرٌّ كَوْضِعِ السَّيْفِ فِي مَوْضِعِ النَّدَى

(برقوفی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۲، ص ۱۱)

عطا را به جای شمشیر نهادن، مانند نهادن شمشیر در جای عطا به بزرگ منشی آسیب می‌رساند.

ناگفته نماند که بیت متنبی از نمونه‌های امثال سائره و ارسال المثل است (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۴۸؛ و ثعالبی، ۱۴۰۳ هـ: ص ۲۵۱).

این مضمون در مثنوی باز هم نمونه دارد:

ظلم چه بود؟ وضع غیر موضعش

هین مکن در غیر موضع ضایعش

(مولوی، دفتر ۶، بیت ۱۵۵۸)

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعش

ظلم چه بود؟ وضع در ناموقعش

(مولوی، دفتر ۶، بیت ۲۵۹۶)

\*\*\*

وَاحِدٌ كَالْأَلْفِ كَيْ بُوِدَ أَنْ وَلِيَّ مَالَعَاتِ فَرْبَنِي

بلک صد قرن است آن عبدالعلی

خم که از دریا درو راهی شود

پیش او جیحون‌ها زانو زند

(مولوی، دفتر ۶، بیت‌های ۲۳ و ۲۴)

مولانا در جای دیگری هم به تعبیر رایج «واحد کالآلف» تمثّل جسته‌است:

وَاحِدٌ كَالْأَلْفِ فِي رِزْمٍ وَ كَرَمٍ

صد چو حاتم گاه ایثار نغم

(مولوی، دفتر ۶، بیت ۳۲۷۵)

پیش از مولانا، متنبی هم درباره یکی از ممدوحانش چنین گفته و او را جامع

فضایل نیای خویش برشمرده است:

مَضَى وَبَنُوهُ وَأَنْفَرَدَتْ بِفَضْلِهِمْ

وَأَلْفٌ إِذَا مَا جُمِعَتْ وَاحِدٌ فَرْدٌ

(برقوقی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۲، ص ۱۰۰)

او — یعنی جدّت — و فرزندانش درگذشتند و تنها تو فضایل آنان را از آن خود کردی؛ و تو در صورت یکی بیش نیستی ولی در معنی هزار کس را در خود داری [چونان لفظ «الف» که در ظاهر مفرد است و در معنی جمع].  
ناگفته نماند این مضمون، با مضمون «صاحب دل کُلّ است ...» — که پیش‌تر، چندین بیتِ متنبی را برای آن مثال آوردیم — هم قرابت دارد.

\*\*\*

لطف معروف تو بود آن، ای بهی

بِسْ كَمَالِ الْبِرِّ فِي إِتْمَامِهِ

(مولوی، دفتر ۶، بیت ۲۸۹۱)

«کَمَالِ الْبِرِّ فِي إِتْمَامِهِ» و مشابه آن «الإِكْرَامُ بِالْإِتْمَامِ» هر دو از مدخل‌های امثال و حکم‌اند (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۳، ص ۱۲۳۲؛ و ج ۱، ص ۲۳۴). متنبی هم در این باره دارد:

وَلَمْ أَرَ فِي عُيُوبِ النَّاسِ شَيْئاً

كَنَقْصِ الْقَادِرِينَ عَلَى التَّمَامِ

(برقوقی، ۱۴۰۷ هـ: ج ۴، ص ۲۷۵)

در میان عیب‌های مردمان، هیچ عیبی همچون این نیست که کسانی بتوانند کاری را به انجام برسانند ولی ناتمام رها کنند.

معلوم است هر دو (مولوی و متنبی) به مثلی رایج نظر داشته‌اند، هر چند بیتِ متنبی خود از امثال سائره است (صاحب‌بن عباد، ۱۳۵۶: ص ۸۶)، و تفوق او در بیان شاعرانه مضمون نیز قابل انکار نیست.

\*\*\*

هزار بار گریزم چو تیر و باز آیم

بدان کمان و بدان غمزه شکارآمیز

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۳، ص ۷۶، غزل ۱۲۰۳)

چنان که در مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی هم آمده (دامادی، ۱۳۷۹: ص ۱۴۹، ش ۲۵۵)، مولانا بیت فوق را با توجه به مضمون بیت زیر سروده است:

وَمَا أَنَا غَيْرُ سَهْمٍ فِي هَوَاهَا  
يَعُودُ وَلَمْ يَجِدْ فِيهِ امْتِسَاكًا

(برقوی، ۱۴۰۷: هـ: ج ۳، ص ۱۳۴)

ترجمه جناب موسی اسوار: «من تیرم و بس، رها در فضا؛ که چون کس نمی یابم که مرا گیرد، باز می گردم» (متنبی، ۱۳۸۴: ص ۲۳۷).

\*\*\*

بغداد همان است که دیدی و شنیدی

رو دلبر نو جوی، چه در بند قدیدی؟!

زین دیک جهان یک دوسه کفگیر بخوردی

باقی، همه دیک آن مزه دارد که چشیدی

(مولوی، ۱۳۶۳: ج ۷، ص ۵۴، غزل ۳۱۸۲)

چنان که مترجم دیوان متنبی هم یادآور گشته (منوچهریان، ۱۳۸۲: ص ۳۴۵)، بیت اخیر با بیت زیر از متنبی هم مضمون است:

كَثِيرٌ حَيَاةِ الْمَرْءِ مِثْلُ قَلِيلِهَا

يَنْزُولُ وَبَاقِي عَيْشِهِ مِثْلُ ذَاهِبٍ

(برقوی، ۱۴۰۷: هـ: ج ۱، ص ۲۷۷)

بسیار عمر آدمی به سان اندک آن است [که] زوال می پذیرد و عمر مانده او همچون عمر گذشته اوست.

\*\*\*

### درنگی بر پیش یافته های دیگران

در میان نمونه هایی که شارحان مثنوی و دیگران در بیان هم سخنی های مولوی و متنبی آورده اند و در بخش های پیشین نیز به شماری از آنها ارجاع داده شد، موارد قابل نقدی هم هست که به برخی اشاره خواهیم کرد:

نیکوان رفتند و سنتها بماند

وز لئیمان ظلم و لعنت‌ها بماند

(مولوی، دفتر ۱، بیت ۷۴۴)

این بیت مولانا در *امثال و حکم* در ذیل مدخل «اگر جاودانه نمایی بجای / همان نام به زین سپنجی سرای» و پس از بیت زیر از متنی آمده است (دهخدا، ۱۳۶۳: ج ۱، ص ۱۹۹ و ۲۰۰):

ذِكْرُ الْفَتَى عُمَرُ الْثَانِي وَحَاجَتُهُ

مَا قَاتَهُ وَفُضُولُ الْعَيْشِ أَشْغَالُ

(برقوی، ۱۴۰۷هـ: ج ۳، ص ۴۰۷)

نام نیک آدمی، زندگانی دوباره اوست و نیاز او همان قوت [لایموت] اوست و دیگر فزونی‌های زندگی در دسرهایی بیش نیست.

شاهد در «ذکر الفتی عمره الثانی» است که به قول مرحوم دهخدا «نام نیکو را بزرگان عمر ثانی گفته‌اند». باید دانست مولانا در مقام بیان صدقات جاریه و باقیات الصالحات انسان‌های نیکو است، هر چند به دلالت التزامی بقای سنت‌های نهاده نیک مردان و نکونامان، به نوعی بقای نام آنان نیز هست. اما آن عبارات مولانا که پیش‌تر به نقل از مناقب‌العارفین آوردیم، با این بیت متنبی سازگارتر است.

دید درگاهی پُر از انعامها

اهل حاجت گستریده دامها

دم به دم هر سوی صاحب حاجتی

یافته زان دَر عطا و خلعتی

بهر گبر و مؤمن و زیبا و زشت

همچو خورشید و مطر، نی چون بهشت

(مولوی، دفتر ۱، بیت‌های ۲۷۳۷ - ۲۷۳۹)

در شرح مثنوی شریف اشاره شده که مولانا در بیت سوم در وصف انعام دار الخلافه، آن را به خورشید و باران مانند کرده است و «خورشید بر آبادیها و ویرانه‌ها

می آید و بی دریغ نور می پاشد»، چنان که متنبی در ستایش عضد الدوله گفته است (فروزانفر، ۱۳۸۰: ج ۲، ص ۱۱۴۱):

لَوْ كَفَرَ الْعَالَمُونَ نِعْمَتَهُ  
لَمَا عَدَّتْ نَفْسُهُ سَجَايَاهَا  
كَالشَّمْسِ لَا تَبْتَغِي بِمَا صَنَعَتْ  
مَنْفَعَةً عِنْدَهُمْ وَلَا جَاهًا

(برقوی، ۱۴۰۷: هـ: ج ۴، ص ۴۱۵)

اگر انعام او — یعنی عضد الدوله — با کفرانِ نعمت و انکار جهانیان مواجه شود و سپاس آن را به جای نیاورند، باز نَفْسِ با کَرَم و کرامت او از سجایایش روی نمی گرداند [و ترک احسان نمی کند چه، او برای سپاسِ مردمان جود نمی کند]، چونان خورشید که به سبب کاری که می کند — و نورافشانی هایش — نه سودی و مال و منالی می خواهد و نه جاه و مقامی می جوید.

با کمال احترامی که این کمینه برای مقام آن استاد مسلم قائل است، وجه شبه در تشبیه مولانا را با آنچه در تشبیه متنبی است، متفاوت می داند. مولانا می فرماید دهش خلیفه تبعیض آمیز نیست و همگان را شامل است، چونان خورشید که بر همه می تابد و نورش را از کسی یا چیزی دریغ نمی کند اما متنبی می گوید ممدوح من بدون چشمداشتِ سپاس و شکر، دهش دارد چنان که خورشید بی هیچ توقعی نور می افشاند.

عیب او مخفی است چون آلت بیافت

مارش از سوراخ بر صحرا شتافت

(مولوی، دفتر ۴، بیت ۱۴۴۲)

در شرح مثنوی شریف آمده که مولانا در این بیت، از متنبی متأثر است آنجا که

می گوید (شهیدی، ۱۳۸۰: ج ۶، ص ۲۱۴):

الظُّلْمُ مِنْ شِيمِ النَّفْسِ فَإِنْ تَجَدَّ  
ذَا عِقَّةٍ فَلِعَلَّهِ لَا يَظْلِمُ

(برقوی، ۱۴۰۷: هـ: ج ۴، ص ۲۵۳)

ظلم از جمله ویژگی‌های [تخلّف‌ناپذیر] انسان‌ها است و اگر خویشتن‌داری را می‌بینید، بدانید که به علتی از ظلم دست کشیده است. به نظر می‌رسد این مقایسه قابل خدشه باشد چه، مولانا در مقام بیان این مطلب است که:

بدگُهر را علم و فن آموختن

دادنِ تیغی به دست راهزن

(مولوی، دفتر ۴، بیت ۱۴۳۶)

و توصیه‌اش آن است که علم و مال، و منصب و جاه، و قرآن را در کف بدگُهران و ناکسان و جاهلان و گمراهان و احمقان نهند که فتنه‌ها خیزد و آن گاه است که عاقلان باید از بیم، سر در گلیم کشند.

اما متنبی در بیان این نکته است که ظلم از جمله طبایع ناس است و همه از صالح و طالح بالقوه ظالم‌اند؛ حال کسانی به عللی ممکن است دست از ظلم برکشند و خویشتن‌داری کنند و گرنه اصل، بر ظلم کردن است. به دیگر سخن، کلام مولانا در مورد بدگُهران است و سخن متنبی در باره همه انسان‌هاست.

\*\*\*

پس سقامِ عشق، جانِ صحت است

رنجها اش حسرتِ هر راحت است

جمله رنجوران دوا دارند امید

نالند این رنجور، کم افزون کنید

خوشر از این سم، ندیدم شربتی

زین مرض خوشر نباشد صحتی

(مولوی، دفتر ۶، بیت‌های ۴۵۹۴ و ۴۵۹۸ و ۴۵۹۹)

در شرح مثنوی شریف آمده که این ابیات به سروده زیر از متنبی نزدیک است

(شهیدی، ۱۳۸۰: ج ۸، ص ۶۸۰):

وَشَكَّيْتِي فَقَدْ السَّقَامُ لِأَنَّهُ

قَدْ كَانَ لَمَّا كَانَ لِي أَعْضَاءُ

(برقوفی، ۱۴۰۷هـ: ج ۱، ص ۱۲۳)



شکوة من فقدان رنج و بیماری است چه، رنجوری وقتی خواهد بود که مرا اعضا و اندامی باشد [در حالی که از عشق تو برای من عضوی باقی نمانده که در معرض درد قرار گیرد].

چنان که روشن است مولانا در مقام بیان دردخواهی عاشق است و هر دم می‌طلبد که جام بلا بیشترش دهند اما متنبی می‌گوید در فراق معشوق دست و پایی نمانده که درد بر آن مستولی شود. البته به تکلف می‌توان گفت کلام مولانا تنها با جمله نخست بیت متنبی (وشکیّتی فقد السقام) اندک قرابتی دارد.

\*\*\*

نویسنده مقاله «تأثیر ادبیات عرب بر مثنوی معنوی» آورده است:  
«مولوی از میان شعرای عرب به اشعار متنبی، شاعر بلندآوازه عرب علاقه‌ای وافر دارد؛ گاهی ابیات وی را کلمه به کلمه ترجمه می‌کند. برای نمونه:  
الف:

وَلَوْ أَنَّ لِي فِي كُلِّ مَنبِتِ شَعْرَةٌ  
لِسَانًا يَبْتُ الشُّكْرَ كُنْتُ مَقْصَرًا  
اگر مرا در هر رستنگاه مویی، زبانی باشد که شکر تو را تمام گوید باز هم مقصرم.

مولوی فرماید:

گر سر هر موی من یابد زبان  
شکرهای تو نیاید در بیان»

(رمضانی، ۱۳۸۰، ص ۴۰)

نویسنده مذکور در پی نوشت‌های پایان مقاله باز تأکید کرده که بیت عربی، از متنبی است. می‌گویم بیت عربی که به عنوان نخستین نمونه ابیات متنبی به ترجمه مولوی ارائه شده، از آن متنبی نیست و در بسیاری از کتب ادب با روایت‌های گونه‌گون و بدون نام سراینده نقل شده است (برای نمونه نگر: راغب اصفهانی، ۱۹۶۱م: ص ۳۷۵).

### نتیجه

برآمدِ جستار حاضر آن است که گزارش افلاکی در مناقب‌العارفین — مبنی بر انس و اهتمام مولانا جلال‌الدین بلخی رومی به مطالعه دیوان متنبی — با نمونه‌های نه اندکِ تمثّل مولانا به شعر متنبی و تضمین شعر او (بالغ بر بیست مورد)، بازآوری مضامین شعری او در نظم و نثر خود، و همسان‌گویی و هم‌آوایی با او (بیش از سی مورد) قابل اثبات است و مولوی به‌ویژه در مثل‌گویی و حکمت‌آموزی همانند متنبی، و بسی چیره‌دست‌تر از او ظاهر شده و در این باره هم به سان او ادیبی فرزانه و شاعری کامرواست.

### کتابنامه

قرآن کریم

آقابزرگ طهرانی، محمد محسن. ۱۴۰۳ هـ = ۱۹۸۳ م. *الذریعة إلى تصانیف الشيعة*. ج ۱۳. چ ۳. بیروت: دار الأضواء.

ابن طفیل، محمد بن عبدالملک. ۱۳۳۴. *زنده بیدار (حی بن یقظان)*. ترجمه بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

افلاکی، احمد بن اخی ناطور. ۱۹۶۱ م. *مناقب‌العارفین*. با تصحیحات و حواشی و تعلیقات به کوشش تحسین یازیجی. ج ۲. آنقره: انجمن تاریخ ترک.

برقوقی، عبد الرحمن. ۱۴۰۷ هـ = ۱۹۸۶ م. *شرح دیوان‌المتنبی*. ج ۴ (در ۲ مج). بیروت: دارالکتاب‌العربی.

ثعالبی، عبدالملک بن محمد. ۱۴۰۳ هـ = ۱۹۸۳ م. *تیمة الدهر فی محاسن أهل العصر*. شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه. ج ۱. چ ۲. بیروت: دارالکتب‌العلمیة.

جمال‌زاده، سید محمد علی. ۱۳۳۹. «سیر و سیاحتی در مثنوی مولانا (امثال و حکم)». یغما، س ۱۳، ش ۹ (پیاپی ۱۴۸)، ص ص ۴۳۹ - ۴۴۶.

حسینی، عبدالزهرّا. ۱۴۰۴ هـ = ۱۹۸۴ م. *مانه شاهد وشاهد من معانی کلام الإمام علی علیه السلام فی شعر أبی الطیب المتنبی*. طهران: مؤسسه نهج‌البلاغه.

دامادی، محمد. ۱۳۷۹. *مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی (شامل هزار مدخل)*. ویرایش ۲. تهران: دانشگاه تهران.

دودپوتا. عمر محمد. ۱۳۸۲. *تأثیر شعر عربی بر تکامل شعر فارسی*. ترجمه سیروس

- شمیسا. تهران: صدای معاصر.  
 دهخدا، علی اکبر. ۱۳۶۳. *امثال و حکم*. ج ۴ (با صفحه‌شمار پیاپی). چ ۶. تهران:  
 امیرکبیر.  
 راغب اصفهانی، حسین بن محمد. ۱۹۶۱م. *محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء*.  
 بیروت: دار مکتبه‌الحیاء.  
 رضایی هفتادری، غلام عباس، و حسن‌زاده نیری، محمدحسن. ۱۳۸۳. *شرح گزیده دیوان  
 متنبی*. تهران: دانشگاه تهران.  
 رمضان‌ی، علی. ۱۳۸۰. «تأثیر ادبیات عرب بر مثنوی معنوی». *کیهان فرهنگی*، ش ۱۷۹.  
 صص ۴۰ - ۴۳.  
 زین‌الدین‌الرازی، محمدبن ابی بکر. ۱۳۷۱. *امثال و حکم*. ترجمه و تصحیح و توضیح از  
 دکتر فیروز حریرچی. با مقدمه دکتر شاکر الفحاح. چ ۲. تهران: دانشگاه تهران.  
 سروش، عبدالکریم. ۱۳۷۹. *قمار عاشقانه شمس و مولانا*. تهران: صراط.  
 شبلی نعمانی، محمد. ۱۳۳۲. *سوانح مولوی رومی: تحقیق احوال و زندگانی مولانا  
 جلال‌الدین مولوی*. ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی. تهران: چاپ رنگین.  
 شهیدی، جعفر. ۱۳۸۰. *شرح مثنوی شریف*. ج ۳ - ۸ (از جزو چهارم دفتر اول تا آخر دفتر  
 ششم). چ ۱۰. تهران: علمی و فرهنگی.  
 صاحب‌بن‌عباد، اسماعیل بن عباد. ۱۳۵۶. *امثال سائره از شعر متنبی*. ترجمه و تفسیر و  
 شرح لغات و اعراب از دکتر فیروز حریرچی. تهران: سحر.  
 صفا، ذبیح‌الله. ۱۳۷۰. *گنجینه سخن پارسی‌نویسان بزرگ و منتخب آثار آنان*. ج ۴: از  
 منہاج سراج تا شرف‌الدین رامی. چ ۵. تهران: امیرکبیر.  
 فروزانفر، بدیع‌الزمان. ۱۳۷۰. *احادیث مثنوی: مشتمل بر مواردیکه مولانا در مثنوی از  
 احادیث استفاده کرده است با ذکر وجوه روایت و مأخذ آنها*. چ ۵. تهران: امیرکبیر.  
 ۱۳۸۰. *شرح مثنوی شریف*. ج ۱ و ۲ (جزو اول تا سوم از دفتر  
 اول). چ ۱۰. تهران: علمی و فرهنگی.  
 کسمائی، علی‌اکبر. ۱۳۶۸. *چکیده مثنوی: حاوی تک‌بیت‌هایی از نتیجه حکایات و تمثیلهای  
 مثنوی مولوی، مجموعه پندها و اندرزها و ضرب‌المثلهای این دیوان معنوی*. [بی‌جا]:  
 فرهنگ‌خانه اسفار.  
 گولپینارلی، عبدالباقی. ۱۳۷۵. *مولانا جلال‌الدین: زندگانی، فلسفه، آثار و گزیده‌ای از آنها*.  
 ترجمه و توضیحات دکتر توفیق سبحانی. ویرایش ۲. چ ۳. تهران: پژوهشگاه علوم  
 انسانی و مطالعات فرهنگی.

- متنبی، احمد بن حسین. ۱۳۸۴. *چکامه‌های متنبی*. مترجم آرتور جان آربری. ترجمه اشعار از عربی به فارسی موسی اسوار. تهران: هرمس.
- محبوب، محمدجعفر. ۱۳۴۹. *تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او*. ج ۲، تهران: بنگاه نشر اندیشه.
- محفوظ، حسین علی. ۱۳۷۷. *متنبی و سعادی و مأخذ مضامین سعادی در ادبیات عربی*. ج ۲. تهران: روزنه.
- معادیخواه، عبدالمجید. ۱۳۷۴. *خورشید بی غروب نهج‌البلاغه با فهرستهای دهگانه*. تهران: ذره.
- منصور مؤید، علیرضا. ۱۳۶۵. *ارسال‌المثل در مثنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی با شرح و توضیح مختصر و بیان ریشه بعضی از آنها*. تهران: سروش.
- منوچهریان، علیرضا. ۱۳۸۲. *ترجمه و تحلیل دیوان متنبی*. همدان: نور علم.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. ۱۳۷۸. *فیه‌ما‌فیه از گفتار مولانا جلال‌الدین محمد مولوی*. با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. ج ۷. تهران: امیرکبیر.
۱۳۶۳. *کلیات شمس یا دیوان کبیر*. مشتمل بر قصائد و غزلیات و مقطعات فارسی و عربی و ترجیعات و ملمعات از گفتار مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی. با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر. ج ۱۰، ج ۳. تهران: امیرکبیر.
- 
- [بی‌تا]. *مثنوی معنوی*. بر اساس نسخه قونیه مکتوب به سال ۶۷۷ ق و مقابله با تصحیح و طبع نیکلسون. تصحیح، مقدمه و کشف‌الابیات از قوام‌الدین خرمشاهی. [بی‌جا]: دوستان.
- 
۱۳۱۹. *مثنوی معنوی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی با هفت کتاب نفیس دیگر: شرح حال مولانا، ملخصی از آثار مولانا، کتاب مجالس سبعة مولانا، شرح ابیات مشکله مثنوی در ذیل صفحات، دفتر هفتم منسوب بمولانا، کشف‌الابیات جامع، لطایف اللغات*. به تصحیح و مقابله و همت محمد رضائی. تهران: کلاله خاور.
- 
۱۳۶۵. *مجالس سبعة (هفت خطابه)*. با تصحیح و توضیحات دکتر توفیق ه. سبحانی. تهران: کیهان.
- 
- ۱۳۳۵ = ۱۹۵۶ م. *مکتوبات مولانا جلال‌الدین رومی*. با مقدمه و حواشی و تعلیقات به کوشش یوسف جمشیدی‌پور و غلامحسین امین. تهران: بنگاه مطبوعاتی پاینده.